

# خطوط گسل در نظریه<sup>۴</sup>

درآمد

تقریباً سیصد و پنجاه سال پیش<sup>(۱)</sup> به دنبال مصاف علم و دین در غرب و فروپاشی ادراک نومیالیستی و پس از آنکه غربیان از پس سزارین دردناک تمدن صنعتی (Industrial civilization) برآمدند و بتدریج تمدن کشاورزی (Agrarian civilization) را که به قول تافلرها - الوین و تعامدی - تا سال ۱۷۰۰ پاییده<sup>(۲)</sup> و ماسیده بود، دفن کردند، و به طرق مختلف به ابزار و آلات نوین تکنولوژیکی دست یافتند و با کمی تأمل فهمیدند که این دستاوردها بهترین فرصت را برای تطاول به ثروت شرق فراهم آورده است، مناسبات تازه‌ای در روابط بین‌الملل رقم خورد. فروکشی جنگل‌های صلیبی و عقب‌نشینی مسلمانان از بخش‌های مهم آفریقا و اروپا - به ویژه اسپانیا - و ظهور غول بی‌شاخ و دم بریتانیا و دست‌یازی به ایران و هند و چین و کشف مصیبت نفت و نیاز حیاتی تمدن جدید صنعتی غرب به این ماده استراتژیک و حضور آرام آرام امپریالیست‌ها در خلیج فارس تا آتش‌افروزی موسوم به جنگ نفت، برای آنکه بیش از پانصد میلیارد دلار از

سرمایه‌های مسلمانان به جیب کارتلها و تراستهای آمریکایی و انگلیسی (تمدن غربی!!) برود... و از سوی دیگر کاشتن غده سرطانی صهیونیزم در بطن تمدن اسلامی و افشاندن بذرهاى تفرقه در کشورهای عربی و آفریقایی مسلمان و دخالت نظامی در ویتنام، کره، کانال سوئز، سومالی، لیبی و سودان و حمایت از ژنرال‌های کودتاچی و لایبیک ترکیه و الجزایر و پشتیبانی از سرکوب خشن جنبش‌های اسلامی در مصر، لبنان، تونس، اردن، تاجیکستان و... سکوت در برابر قتل عام مسلمانان بوسنی، کشتار شیعیان افغانستان و عراق و به وجود آوردن زمینه‌های بحران در مناسبات سیاسی ایران با همسایگان عرب حوزه خلیج فارس و تحریک سردمداران ماجراجوی عراق و تحمیل جنگی طولانی و بی‌ثمر اما پرهزینه و خونبار علیه ایران و...

دفاع آشکار آمریکا از نقض حقوق بشر و پشتیبانی از رژیم محمدرضا پهلوی در ایران، سادات و مبارک در مصر، آل سعود در عربستان، خانواده صباح در کویت، ملک حسین در اردن، صدام حسین به هنگام جنگ علیه

تمدنھا

برخورد

دکتر محمد قراگوزلو

۱۱۳ / قیسات / سال چهارم / شماره مسلسل : ۱۴



ایران، و... دهها رخنمود دیگر، این سؤال اساسی را مطرح می‌کند که: غربیان و به عبارت روشتر آمریکاییان از جان جهانیان چه می‌خواهند؟ البته می‌توان این سؤال را به گونه‌ای دیگر و از منظر «ساموئل هانتینگتون» نیز نگریست و پرسید: «منابع بی‌ثباتی در جهان معاصر»<sup>(۳)</sup> کجا قرار گرفته است؟

پاسخ این سؤال و تمام پرسشهایی سوزان از این دست برای کسانی که نیم‌نگاهی به مناسبات بین‌المللی دارند، مثل روز روشن است. اما غربیان که گویی خواب خوش جهان تک قطبی، حاکمیت بلامنازع لیبرال دمکراسی و فرجام تاریخ (The End of History) را در سپیده دم قرن بیست و یکم، جشن گرفته‌اند، امروز ناگهان ذوق زده از پایان جنگ سرد و تلاشی سیطره سیاسی و اتحاد کشور شوراها، نسبت به لادری‌گری، بی‌فرهنگی، لایسیم و سکولاریسم بحران‌زده خود اظهار بی‌اشتهایی می‌کنند و از بی‌ارزشی و فقدان اعتبار مسائل اقتصادی سیاسی در روابط حاکم میان دولتها و ملتها سخن می‌گویند و آتش تازه‌ای را که برای ۳ میلیارد جمعیت متعلق به تمدن کنفوسیوسی و اسلامی پخته‌اند، تحت عنوان «برخورد تمدنها» (The clash of civilization)، سرو (Serve) می‌کنند.

فروش بی‌پروای تسلیحات استراتژیک آمریکایی به کشورهای حاشیه خلیج فارس و موضعگیری خصمانه در مواجهه با بعضی قراردادهای تسلیحاتی ایران و چین و کره شمالی، همچنین اعتراض صوری غرب نسبت به نقض حقوق بشر در میانمار، پرو و نیجریه و سکوت معنی‌دار در مقابل اقدامات ضدانسانی ژنرالهای

الجزایری، سبب شده است که حتی «برژینسکی» مشاور امنیت ملی کارتر، استاد دانشگاه جان‌هاپکینز و مشاور مرکز مطالعات استراتژیک واشنگتن، لب به اعتراض بکشاید و از بحران جامعه غربی در سه عرصه ذیل سخن بگوید:

«سکولاریسم عنان گسیخته» (out-of-control secularism) که بخش اعظمی از جهان غرب را در میان گرفته و از بطن خویش نطفه خودویرانی فرهنگی (cultural self destruction) را گسترش (spreading) می‌دهد.

در زمینه فرهنگی نیز غرب گونه‌ای لذت‌گرایی مادی (material hedonism) را پرورش می‌دهد که در تحلیل نهایی برای ابعاد روحی و معنوی تبار انسانی بسیار خطرناک است.

همچنین [ضد] فرهنگ ثروت اندوزی و بوالهوسی (cultural of permissive cornucopia) در جامعه آمریکا به منظور انتقال قدرت این کشور به نوعی اقتدار معنوی (moral authority) با اعتبار جهانی سخت زیانبخش است.<sup>(۴)</sup>

بهره اول: جمهوری اسلامی ایران و نظریه برخورد تمدنها

تحولات اجتماعی ناشی از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، به صراحت نشان داد که زمامداران تازه دولت ایران، نه تنها ضرورت‌های تاریخی و کانون‌های حاد مشکلات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور را به درستی شناخته‌اند بلکه راهکارهای ترازمند، متناسب و معقولانه‌ای نیز برای حل آن اندیشیده‌اند. طرح دو موضوع «جامعه مدنی» و «گفت‌وگویی تمدنها» مؤید این نکته است که دولتمردان جمهوری اسلامی و در رأس ایشان «سیدمحمد خاتمی» کانون بحران را در دو منطقه

آسیب‌پذیری منافع و مطالبات اکثریت گسترده شهروندان (۶۲٪ جامعه) ایرانی و لزوم تشنج‌زدایی از سیاست خارجی، یافته‌اند. در همین راستا نسخه «جامعه مدنی» برای رفع معضل نخست و برنامه «گفت‌وگوی تمدن‌ها» به منظور تحلیل مشکل دوم در دستور کار قرار گرفته است.

چنین به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی ایران بیشترین آسیبها را به ویژه در دوران جنگ با عراق از دیپلماسی خارجی خود و نگرش کاملاً غلط و غیرواقع‌بینانه حاکم بر مناسبات داخلی وزارت امور خارجه پذیرفته است. مظلومیت سربازان ایرانی به هنگام تهاجمات شیمیایی عراق و سکوت دنیا را به خاطر بیاوریم و به دور از هرگونه تحلیل سکتاریستی و شعارهای تو خالی و متهم کردن این و آن بپذیریم که ما با اتخاذ سیاستهای انتحاری، کشور خود را در انزوای سیاسی اقتصادی قرار دادیم و از این رهگذر فریاد حق خواهانمان حتی به گوش منصفترین مردم و میان‌روترین دولت‌های دنیا نیز نرسید. روابط سرد ایران با همسایگان، روابط تیره با کشورهای عربی (به جز سوریه)، روابط خصمانه با دولت‌های محافظه‌کار و لیبرال اروپایی از جمله آلمان، فرانسه، ایتالیا (و کلاً اتحادیه اروپا)، درگیر شدن با آمریکا در خطوطی که دقیقاً مطلوب نظر آنان بود، سیاست فاجعه‌آمیز در برخورد با کشورهایی همچون رومانی، افغانستان، آذربایجان، عربستان و... بتدریج از کشور ما شبه جزیره‌ای دورافتاده ساخته بود. همه مسائل کلی فوق بیانگر فقدان یک استراتژی هدفمند، منظم و پویا و دنباله‌روی صرف از حوادث و برخورد منفعلانه در حد محکوم کردن این یا آن واقعه در سیاست خارجی است. سیاست درهای بسته و توطئه‌بینی در مناسبات برون مرزی که پیشتر در

کشورهای چین، آلبانی، کامبوج و بسیاری از کشورهای سابق بلوک شرق عملاً به شکست انجامیده بود، با اصرار تمام در کشور ما نیز پی‌گیری شد تا کار به جایی رسید که در شرایط دهکده جهانی ارتباط، حرف حق ما - علی‌الخصوص در مسأله جنگ - به گوش هیچ تنابنده‌ای نرسید.

فی‌الواقع وقتی که ما در نحوه ارتباطمان با دنیای خارج دچار مشکل شدیم، و همه درها را به روی خود بسته دیدیم، نه فقط فرصت‌های طلایی استفاده از امکانات دنیای پیشرفته در بازسازی کشور پس از دوران جنگ را از دست دادیم، بلکه علیرغم حقانیت بی‌چون و چراه، کمترین سودی از قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت نیز نبردیم و به عبارت دیگر در این دنیا، «هیچکس برادر خطابمان نکرد»!

دکتر «حسین عظیمی» با تأکید بر اهمیت تشنج‌زدایی از سیاست خارجی معتقد است:

«با ملاحظه دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم و همچنین منطقه‌ای که ما در آن بسر می‌بریم، حوزه سیاست خارجی، از حوزه‌های بسیار اساسی جامعه ماست. نباید فراموش کرد که دنیا در این منطقه ملاحظاتی دارد؛ نفت که منبع اصلی انرژی در دنیاست از اینجا تأمین می‌شود. روسیه در همین منطقه واقع است و... ایران هم در این منطقه کشور قدرتمندی است و داعیه احیای تمدن اسلامی را دارد. کشورهای عربی دارای نفت هم اکثراً دچار مشکلات داخلی خود هستند. با توجه به این مشکلات، ما چه بخواهیم چه نخواهیم، به اعتبار داعیه تمدنی که داریم مردمشان را تحت تأثیر قرار می‌دهیم... ما که یک کشور قوی منطقه‌ای هستیم، در نتیجه اتفاقاتی به جای اینکه در مقابل کشورهای منطقه که نسبت به آنها قوی‌تریم قرار بگیریم در

پروژه‌های نیمه تمام از سوی دیگر، نشاندهنده آن است که دولت برای پیشبرد برنامه توسعه سیاسی (در عرصه مناسبات بین‌المللی) و توسعه اقتصادی به راهکارهای منطقی رسیده است.

اینک که به اختصار لزوم تشنج‌زدایی از سیاست خارجی و ایجاد، فضای مفاهمه و گفت‌وگو (با دولتها و ملت‌ها) گفته شد، شایسته است لایه‌های مختلف موضوع گفت‌وگوی تمدنها شکافته شود تا دانسته آید که پس از به صدا در آمدن سوت پایان مسابقه گفت‌وگوی تمدنها، دست چه کسی به عنوان برنده بالا خواهد رفت! ابعاد گفت‌وگوی تمدنها از نظر «خاتمی»

خاتمی در دیدار شرکت‌کنندگان کنفرانس وحدت اسلامی که تحت عنوان: «تمدنها؛ گفت‌وگو به جای جنگ» در بعضی از جراید کشور درج شد، بر چند نکته اصولی و اساسی انگشت تأکید نهاد. در اینجا با طرح نقاط پررنگ و تجزیه و بررسی مفاصل آن در چند فصل مشخص، جستار خود را پی می‌گیریم. خاتمی گفت:

«دنیای اسلام نیازمند تحول دورنی است و در درجه اول باید متفکران دنیای اسلام به این نکته توجه کنند زیرا این تحول سرمنشاء و نقطه آغازین حرکت به سوی آینده بهتر است. برای این کار باید از خودباختگی در برابر دیگران و به خصوص تمدن غرب نجات پیدا کنیم. نینداریم آنچه که غربیها به آن دست یافته‌اند بهترین و آخرین مرحله کمال فکری و اجتماعی بشر است. قطعاً تمدن غرب دستاوردهای مثبت فراوان داشته است. اما به خاطر نگاه تک بعدی آن به انسان و جهان دچار نقصها و کمبودهای ذاتی فراوان است. عامل دیگر آن است که باید از تاجر و واپس‌ماندگی از زمان نیز نجات پیدا کنیم... اسلام نه تنها در اثر گفت‌وگوی مابین مذاهب خود رشد پیدا کرد، بلکه آغوش خود را به سوی اندیشه‌های غیراسلامی نیز گشود...» (۶)

مقابل غولی همچون آمریکا قرار گرفته‌ایم. نتیجه این مقابله با آمریکا، این شده که ما هم اکنون گرچه ظاهراً و فی‌المثل با امارات مواجهیم اما در عمل آمریکا طرف مقابل ماست و ما طرف مقابل آمریکا... در این موقعیت طبیعی است که ما به سراغ تقویت نیروهای دفاعیمان برویم. چون در مقابل آمریکا قرار گرفته‌ایم، موشک را نه برای هجوم بلکه برای دفاع از خودمان می‌خواهیم. اما نتیجه این تقویت آن می‌شود که کشورهای منطقه به موشکهای ما نظر می‌دوزند و آمریکا هم موشکهای ما را به رخ همسایگان می‌کشد. در نتیجه این همسایگان بیشتر خود را کنار خواهند کشید.» (۵)

در حقیقت همین ضرورت تعدیل و حذف حضور آمریکا از منطقه است که خاتمی، رئیس‌جمهوری ایران را به گفت‌وگوی تاریخی با مردم آمریکا از طریق شبکه «C.N.N» و طرح موضوع گفت‌وگوی تمدنها در سطح کلان مجاب نمود.

باید اعتراف کرد سیاستی را که آقای خاتمی طی مدت تصدی پست ریاست‌جمهوری در عرصه ارتباطات خارجی اتخاذ نموده عملاً به برون رفت ایران از انزوای سیاسی و شکست بسیاری از تحریمهای اقتصادی انجامیده است. مصادیق مشخص این سیاست در ایجاد ارتباط حسنه با کشورهای حوزه خلیج فارس، عادی سازی مناسبات با عربستان، ایجاد سمپاتی در کشورهای اتحادیه اروپا به نفع ایران و حل عاقلانه بحرانهای پیش آمده پس از دادگاه میکنونوس، برگزاری کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران و استقرار بطنی هژمونی سیاسی ایران در جهان اسلام می‌توان خلاصه کرد. همه این موفقیت‌های سیاسی از یکسو و شکست تحریمهای اقتصادی آمریکا و ابراز علاقه اروپا برای سرمایه‌گذاری در کشور و به پایان رساندن

مقولات برجسته در گفتمان (discourse) رئیس جمهوری از این قرار است:

- ۱- لزوم تحول درونی در دنیای اسلام.
- ۲- نقش اساسی متفکران در این تحول.
- ۳- تحول به مثابه نقطه آغاز به سوی آینده بهتر.
- ۴- پرهیز از خودباختگی در برابر تمدن غرب.
- ۵- تمدن غرب نمونه کامل تمدن بشر نیست و نقائصی نیز دارد.
- ۶- بعضی از دستاوردهای تمدن غرب مثبت است.
- ۷- نجات از تحجر و واپس ماندگی از زمان.
- ۸- گفت‌وگوی مابین مذاهب باعث رشد اسلام شده است.

۹- آغوش اسلام به سوی اندیشه‌های غیراسلامی [بالنده] همواره باز بوده است.

مقولات ۱ و ۲ و ۳ و ۷ در گفتمان ریاست جمهوری، در تعامل با یکدیگر است. ضرورت تحول درونی در دنیای اسلامی و اینکه در این تحول، متفکران نقش اساسی بر عهده دارند و مهمترین نتیجه این تحول نجات از تحجر و واپس ماندگی از زمان تواند بود، اندیشه‌ای است که در یکصد سال اخیر، همواره مطرح بوده و در مواضع سیاسی اجتماعی سیدجمال‌الدین اسدآبادی بروشنی هویداست. فی‌الواقع از زمانی که غرب مسیحی - متعاقب رنساس یا هر رخنمود دیگری - از جهان اسلام، با سرعت شگفتناکی پیش افتاد، متفکران واقع بین و دوران‌دیش اسلامی لزوم این تحول را در آثار و اندیشه‌هایشان به کرات مطرح کرده‌اند. در اینجا این سؤال مطرح است که معنای واقعی تحول و نجات از تحجر چیست؟ آیا ساختن چند پل و اتوبان و برج و هتل تحول است؟ آیا تأسیس دانشگاه‌های متعدد و جذب نزدیک به دو میلیون نفر دانشجوی، تحول است؟ آیا ایجاد چند کارخانه صنایع سنگین و مونتاز و مترو و چه و چه

تحول است؟ آیا اعزام چند تن طلبه به فرانسه و آلمان و ایتالیا و آموزش دست و پا شکسته زبانهای خارجی و فلسفه غرب در حوزه‌های علمیه تحول است؟ آیا نجات از واپس ماندگی از زمان به معنی گسترش بی حساب و کتاب شبکه‌های تلویزیونی و مطبوعاتی است؟ آیا با اینکه هر شهروندی سوار اتومبیل آخرین سیستم شود و موبایلی به دست گیرد، نجات از تحجر حاصل شده است؟ نباید آنقدر ساده لوح بود که تغییرات به وجود آمده در چند سال اخیر را به مثابه یک تحول اساسی، عمیق و نجات از واپس ماندگی تلقی کرد. به نظر ما تحول و به عبارت صحیحتر ایجاد تمدن جدید اسلامی به مثابه یا مساوی تعبیه مصادیق یاد شده (و حتی چند برابر آنها) نیست. تحول مورد نظر ما چه به صورت گذار ساخت شکنانه (deconstructionist) از سنت به مدرنیسم تعریف شود و یا هر چهار چوب دیگری بپذیرد یک نکته مسلم است و آن اینکه برای به وجود آوردن این تحول نخست باید اندیشه‌ی اساسی مادی و معنوی آن، به عنوان پایه‌های ایجاد تمدنی جدید به شیوه‌ای کاملاً معنی‌دار تعریف و مستقر شود.

**بهره دوم:**

**تمدن چیست؟**

الف - در یک تعریف دم‌دستی و ساده می‌توان گفت (و پذیرفت) که تمدن مجموعه‌ای از کاروندها و دستاوردهای مادی و معنوی است که انسانها در جهت شکوفاسازی و در مسیر سامان دادن به زندگی خویش ایجاد می‌کنند. بر این باور هر تمدنی با یک تفکر اساسی شکل می‌گیرد و با زوال آن تفکر، رو به اضمحلال و انحطاط می‌گذارد.

ب - هر تمدن در جریان شکوفایی خود در طی زمان بتدریج نهادها و زیرساختهای اصلی فرهنگی، سیاسی،

اجتماعی، اقتصادی و علمی متناسب با خود ایجاد می‌کند.

ج - هر تمدن براساس اندیشه و بصیرت اصلی آن، دارای ظرفیت خاص و از پیش تعیین شده است.

د - در فراگرد سقوط هر تمدن، بخش قابل توجهی از همین نهادهای فکری که ایجاد شده بودند با تمدن جدید بی‌ارتباط می‌گردند و در نهایت به صورت خرافات جلوه می‌کنند.

ه - دستاوردهای معتابهی از نهادهای مادی ایجاد شده در یک تمدن زوال یافته، به صورت آثار تاریخی و موزه‌ای در می‌آیند.

و - جامعه کنونی ایران، تمدنی را پشت سرگذاشته است. اینک باید بسیاری از نهادهای قدیمی و سنتی خود را تغییر دهیم. این تحول اجتناب‌ناپذیر باید هم در دنیای مادی باشد و هم در دنیای فکری. در عین حال ضروری است که بیش از پیش بکوشیم که اندیشه‌های اصلی تمدن مطلوب اسلامی را بشناسیم و درک کنیم که این اندیشه‌ها هیچگونه مغایرتی با اندیشه‌های اصلی تمدن صنعتی ندارند!

ز - ما باید درباره تمدن قدیم خود و اینکه چه مقدار از آن را باید حذف یا حفظ کرد و همچنین درباره تمدن ۲مطلوب امروزی مان و درباره نوع ارتباط این تمدن با تمدن صنعتی بیاندیشیم. ما باید روشن سازیم که برای احیا و نوسازی تمدن اسلامی کدام اندیشه یا اندیشه‌های اساسی را باید شکوفا ساخت تا احیای ادعایی تمدن اسلامی به احیای واقعی و عملی چنین تمدنی بیانجامد. (۷)

از آنجا که اساس تمدن غربی بر محور بحثمان پیرامون زوال، انحطاط و بحران شکل گرفته است و از «گیبون» تا «اشپینگلر» متفکران بزرگی در این باره - و

بویژه علل انحطاط امپراتوری روم - سخن گفته‌اند، همین امر باعث شناخت کارشناسان غربی از مشکلات درونی، چالشها و تعارضها و در نتیجه فایق آمدن بر بحران گردیده است. با این همه و علیرغم اینکه سالها پیش از متفکران غربی، اعاضمی چون «مسعودی»<sup>(۸)</sup> و «ابن خلدون»<sup>(۹)</sup> از این مهم به تفصیل سخن گفته‌اند، اما سوگمندان ما هیچگاه به مسأله فوق‌العاده اساسی زمینه‌های ظهور تمدنها - و به‌طور اولی علل انحطاط تمدنها - توجه نکرده‌ایم و دقیقاً به همین دلیل بارها سقوط نموده‌ایم.

این‌که صاحب مروج‌الذهب می‌گوید:

«تمدن اسلامی در ابتدا یکپارچه بود اما بر اثر انحطاطی که پیدا کرد به ملوک الطوائفی تبدیل شد و یکپارچگی خود را از دست داد»

در قیاس با این اندیشه پست‌مدرنیستی «لثوتار» که در شرایط پسامدرن یکتایی تمدنی بر همه جا حاکم است پس نمی‌توان به نظریه‌ها مانند نظریات علوم طبیعی رسید که فرایندهای اجتماعی را در همه تمدنهای مختلف و در طول تاریخ توضیح دهد، اگر چه قیاسی مع‌الفارق است، اما ما را به این نتیجه می‌رساند که هر نظریه و اندیشه‌ای منبعث از میرم‌ترین ضرورت‌های اجتماعی همان عصر است.

اندیشه‌های اساسی تشکیل‌دهنده هر تمدن نه فقط ویژگیهای خود را دارد، بلکه با بسیاری از دستاوردهای علوم طبیعی - مانند آنتی‌بیوتیک‌ها که در تمام جوامع یکسان عمل می‌نمایند - متفاوت است. پس نباید به این احکام قطعی و پیشداوریهای جزمی تن در داد که فی‌المثل چون غربیان با اندیشه سکولاریسم و نقد نومیالیسم به تمدن صنعتی رسیده‌اند ما نیز الزاماً باید از همان راه برویم. نگارنده در مقاله «جامعه مدنی چگونه

جامعه‌ای است»<sup>(۱۰)</sup> بر این نکته تأکید ورزیده است که سه کشور آلمان، فرانسه و انگلیس از سه طریق جداگانه به جامعه مدنی رسیده‌اند. بدین اعتبار اندیشه اساسی تشکیل دهنده تمدن اسلامی نیز - نه اصالتاً و نه ماهیتاً - نباید الزاماً از گونه‌اندیشه اساسی تمدن غرب باشد کما اینکه تعارض و تضاد این تمدنها نیز به مفهوم حذف یکی به نفع دیگر نتواند بود. (فرضیه‌ای که ساموئل هانتینگتون در مقاله «برخورد تمدنها» به دنبال تعیین و تثبیت عکس آن به نفع تمدن غرب است).

دکتر «اسلامی ندوشن» از تمدن، تصویری علمی و عینی (objective) ارائه می‌دهد و آن را با تمام جنبه‌های اجتماعی‌اش در برگیرنده حوایج مادی انسانها تعریف می‌کند و در کنار تمدن، پدیده فرهنگ را امری ذهنی (subjective) معنوی و فردی می‌داند که شاخصهای مختلفی از جمله: ادبیات، هنر، فلسفه و حکمت و اعتقادات مذهبی و غیرمذهبی را پوشش می‌دهد. به عقیده این نویسنده اگر چه،

«تمدن و فرهنگ با هم مرتبط‌اند ولی ملازمه ندارند. همانگونه که تمدن بی‌فرهنگ وجود دارد، با فرهنگ بی‌تمدن نیز وجود دارد.»<sup>(۱۱)</sup>

به نظر نمی‌رسد که تعاریف فوق با پندارهای رایجی که از تمدن وجود دارد، منطبق باشند. در صورتی که تمدن، فقط حوزه‌های عینی و علمی کاروندهای انسانی را شامل شود، آنگاه نه فقط گفتمان «برخورد تمدنها» بسیاری از مصداقهای خود را از دست خواهد داد، بلکه اساساً حوزه «بحثمان تمدنها» نیز در قالبی سخت تنگ و فشرده، فرو خواهد رفت. از سوی دیگر وقتی که نویسنده، تمدن را پدیده‌ای «علمی» معرفی می‌کند و لابد برای علم - حتی علم تجربی - گونه‌ای ظریف‌اندیشگی و بصیرتی قایل می‌شود، چگونه

می‌تواند تمدن را فقط و فقط در حوزه عملکردهای (performances) عینی قرار دهد و از فرایندهای ذهنی که به هر حال در چارچوب دستاوردهایی همچون مساجد، موزه‌ها، پلها، مجسمه‌ها، کتابها، نقاشیها، کتیبه‌ها و... عینیت یافته است، بسادگی بگذرد و آنها را بیرون از حوزه تمدن ببیند؟ به عقیده دکتر «سیدحسن نصر»،

«منظور از تمدن، بزرگترین واحدی است درون کلیت انبای بشر که انسان به آن گرایش دارد. غیر از جمع کلی بشریت و نوع انسان، بزرگترین واحدی که انسان به آن تعلق دارد، واحد تمدن است.»<sup>(۱۲)</sup>

در این تعریف بسیار کلی، شاخصه‌ای که به نقد و بررسی کشیده شود و حوزه مشخص و شفاف را فراروی بحث بنماید، به دیده نمی‌آید. دکتر «احمد صدری» در مقاله‌ای که سخت به نظریه «برخورد تمدنها»ی ساموئل هانتینگتون، تاخته است و از آن به عنوان «خوابی چپ»، «تثوری ساده‌لوحانه ولی سلیس، مخدوش ولی موزون» با محتوای «دهاتی‌گری فکری» که به علت «بی‌مغزی گنبد» صدای بسیار درکرده، یاد نموده است، عقیده دارد که:

«تمدن با مراجعه به هسته‌ای مرکزی از عقاید مذهبی یا شبه‌مذهبی و احیاناً ارزشها و احکام اخلاقی فلسفی و با حقوقی»

شناخته می‌شود و

«مجموعه چند حوزه تمدنی، یک مجموعه تمدنی را تشکیل می‌دهند. با این وصف باید در برابر مجموعه تمدنی شرق که ریشه در فلسفه، جهان‌بینی و مذهب هند و چین دارد، مجموعه تمدنی غرب را متشکل از ارزشها باورها و احکامی دانست که از دو منشأ مذاهب ابراهیمی (اسلام - یهودیت - مسیحیت) و تفکر یونانی (شامل فلسفه یونانی و تمدن رومی) سیراب می‌شوند.»<sup>(۱۳)</sup>





واحد طبقه است. فقط در دوران اخیر است که در عالم

فلسفه تاریخ، مفهوم تمدن متولد شده است.» (۱۴)

اگر این نظریه را نوعی کج سلیقگی و سوء تفاهم نسبت به مفهوم تمدن تلقی نکنیم، دستکم و علی الحساب می توانیم یک نکته بر آن بگیریم:

هر تمدنی اگر چه می تواند در واحدهای مطالعه تاریخی قرار گیرد، اما مقایسه آن با واحد «طبقه» در ایدئولوژی مارکسیسم، قیاس مع الفارق است. طبقه در اندیشه مارکس همواره بیانگر تضاد دو خاستگاه در خواستها و منافع اقتصادی و سیاسی انسانهاست و عموماً در تمام برهه های تاریخی از دو واحد مشخص فراتر نمی رود. طبقه دارا در مقابل طبقه ندارد. این صفت بندی و رویارویی در تمدن برده داری به صورت طبقه اشراف و برده داران در مقابل خیل عظیم بردگان تعریف می شود. کما اینکه در تمدن فئودالی نیز طبقه زمین دار در مقابل طبقه بی زمین قرار می گیرد و دست آخر در تمدن بورژوازی یا صنعتی (به قول تافلر) این طبقه سرمایه دار است که در برابر طبقه پرولتاریا، خود می نماید. بدیهی است که تمدن کشاورزی یا تمدن صنعتی، مفهومی بسیار فراتر از یک واحد مطالعاتی درون تمدنی را تداعی می کند. در ثانی مگر قرار است همه وجودات خارجی الزاماً آفریده خداوند باشند؟ تمدن - آنگونه که در ابتدای این مبحث هم گفتیم - مجموعه ای از دستاوردهای مادی و معنوی انسانی است. بر این مجموعه هر نام و عنوانی تعلق بگیرد، تفاوتی نمی کند.

به نظر تافلرها:

«تمدن اصولاً به شیوه ای از زندگی اشاره دارد که با نظامی ویژه برای تولید ثروت همراه است... و هیچ واژه دیگری این همه موضوعات گوناگون مانند تکنولوژی،

اگر چه این نظریه در جای خود بدیع و قابل تأمل است اما با تقسیم بندیهای متعارفی که امروز از تمدنها رایج است و با تعاریفی که از سده های گذشته نسبت به دو مقوله «شرق» و «غرب» در اذهان متفکران خانه کرده نامأنوس، غریب و محتاج چند و چون و اگر و مگر بسیار است.

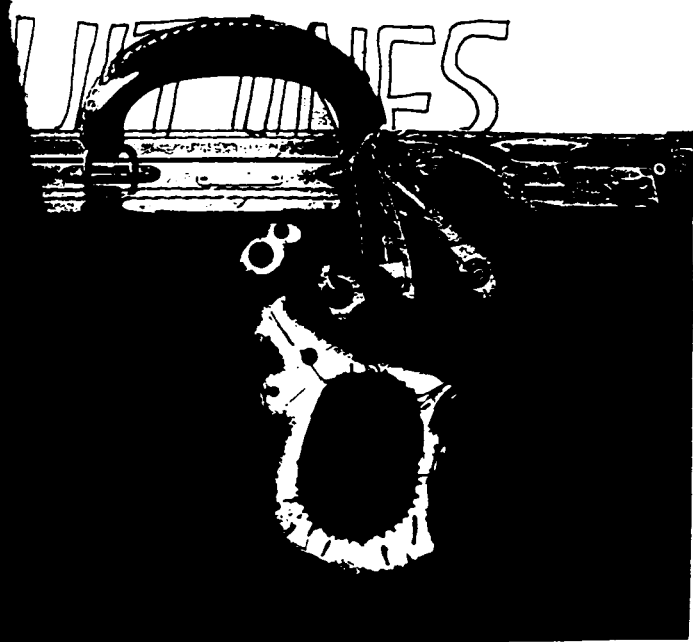
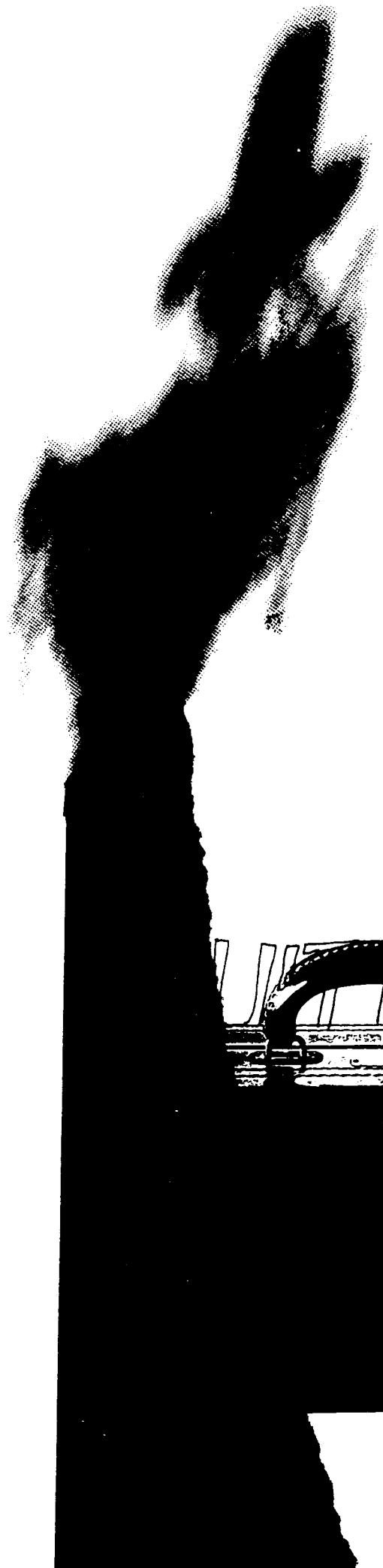
به نظر دکتر عبدالکریم سروش تمدنها، از اساس برساخته ذهن مورخانند و

«وجود خارجی ندارند... [این] پروفیسورهای تاریخ بودند که مفهوم تمدن را آفریدند. خداوند تمدن نیافریده است. این نکته هر چه که مورد تأمل قرار بگیرد جا دارد. مورخان برای تحلیل تاریخ حاجت دارند که واحد مطالعه تاریخی اختیار کنند، این واحد مطالعه تاریخی تفاوت می کند. با مارکسیسم که آشنا هستیم، در آنجا این

زندگی خانوادگی، مذهب، فرهنگ، سیاست، تجارت، سلسله مراتب، رهبری، ارزشها، اخلاق جنسی و معرفت‌شناسی را به شایستگی در برنمی‌گیرد و تغییر در مجموعه این پدیده‌ها موجب بوجود آمدن تمدنی جدید خواهد شد.»

این دو متفکر مشهور آمریکایی - از مقام تئوریسینهای «تمدن موج سوم» - معتقدند که جهان تاکنون دو تمدن عمده را از سر گذرانده است:

«در حالی که بسیاری تمدنها و تمدنهای فرعی در طول تاریخ سر برآورده و به زوال انجامیده، تنها دو آبر تمدن وجود داشته که دیگر تمدنها در دل آنها جای گرفته‌اند یکی آبر تمدن ده هزار ساله کشاورزی که نخستین موج دگرگونی را آغاز کرد و در زمان خود، گونه‌های کنفوسیوسی، هندو، اسلامی یا غربی خود را داشت. دیگر آبر تمدن صنعتی که موج دومی از دگرگونی در سراسر اروپای غربی و آمریکای شمالی به راه انداخت و هنوز در سایر بخشهای جهان دامن می‌گستراند.» (۱۵)



از متن نظریه تافلرها درباره تمدن، به عنوان «نظامی ویژه برای تولید ثروت» ردپای اندیشه‌های مارکس و انگلس بروشنی هویداست. اینکه ما شکل‌گیری همه بن‌ساختهای (Deep structures) یک تمدن را صرفاً به منظور تولید ثروت قلمداد نماییم، نه تنها بی‌انصافی نسبت به حوزه‌های مختلف اندیشه‌گی تمدنهای گوناگون است بلکه نادیده گرفتن دستاوردهای معنوی انسانها و تمدنهای گذشته نیز است. از سوی دیگر محدود کردن تمدن در چارچوب مناسبات تولیدی، اگر چه از یک منظر، کلان‌سازی بحث تلقی تواند شد اما در تبیین اصل موضوع عملاً مرزهای چند تمدن عمده را مخدوش می‌نماید. اُپ‌تمدن کشاورزی تافلرها ممکن است بتواند تمدنهای فرعی «نظیر تمدن آشور، بابل، اسکندریه، سومر و...» را در برگیرد اما فی‌المثل با دو تمدن اسلامی و مسیحی که بطور مشخص از دل دو مذهب بزرگ بیرون آمده‌اند، چه می‌کند؟ آیا برآستی می‌توان از تمدنهای تاریخ‌ساز اسلامی، مسیحی - و کنفوسیوسی، بودایی - با همه عمومیت و قابلیت‌های عمده‌شان در حکم تمدنهای فرعی یاد کرد و آنها را در ردیف تمدن شمنی مغولی در شکم تمدن ده هزار ساله کشاورزی تافلرها جای داد؟

از نظر ویل دورانت:

«تمدن را می‌توان به شکل کلی آن، عبارت از نظامی اجتماعی دانست که در نتیجه وجود آن خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند. در تمدن چهار رکن و عنصر اساسی می‌توان تشخیص داد که عبارتند از: پیش‌بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر. ظهور تمدن هنگامی امکان‌پذیر است که هرج و مرج و ناامنی پایان پذیرفته باشد، چه فقط هنگام از بین رفتن ترس

است که کنجکاری و احتیاط به ابداع و اختراع به کار می‌افتد و انسان خود را تسلیم غریزه‌ای می‌کند که او را به شکل طبیعی به راه کسب علم و معرفت و تهیه وسایل بهبود زندگی سوق دهد...»

همچنین نویسنده از عوامل کلانی چون: «زمین‌شناختی»، «شرایط جغرافیایی» و «اوضاع و احوال اقتصادی»، «فرهنگ عمومی» به عنوان شاخصهای زایش و میرش تمدنها یاد می‌کند. (۱۶)

### بهره سوم:

#### خاورمیانه مهد تمدن جهانی

خاورمیانه مهد تمدن انسانی است. این نظریه ما نیست که به خودستایی و گزافه‌بافی متهم شویم. به عقیده ویل دورانت محقق برجسته آمریکایی:

«از زمان تدوین تاریخ دستکم شش هزار سال می‌گذرد و در نیمی از این زمان خاورمیانه مرکز امور و مسائل بشری بوده است. از این اصطلاح مبهم خاورمیانه منظور ما تمام جنوب باختری آسیاست که در جنوب روسیه و دریای سیاه و مغرب هندوستان و افغانستان قرار دارد و با مسامحه بیشتری این نام را شامل مصر نیز می‌دانیم. چه این سرزمین از زمانهای بسیار دور با خاور پیوستگی داشته و با یکدیگر شبکه پیچ‌درپیچ فرهنگ و تمدن خاوری را ساخته‌اند. در این صحنه‌ای که تحدید حدود دقیق آن مقدور نیست و بر روی آن مردم و فرهنگهای مختلف وجود داشته‌اند، کشاورزی و بازرگانی، اهلی کردن جانوران، ساختن ارابه، سکه زدن، سند نوشتن، پیشه‌ها و صناعت، قانونگزاری و حکومت رانی، ریاضیات و پزشکی، هندسه و نجوم، تقویم و ساعت و منطقه البروج الفبا و خط‌نویسی، کاغذ و مرکب، کتاب و کتابخانه و مدرسه، ادبیات و موسیقی، تجارت و معماری، سفال لعابدار و اسبابهای تجملی، یکتاپرستی و

نک همسری، اسباب آرایش و جواهر، مالیات بردرآمد، نرد و شطرنج و... برای نخستین بار پیدا شده و رشد کرده است و فرهنگ اروپایی و آمریکایی ما در طی قرون از راه جزیره کرت و یونان و روم از فرهنگ همین خاورمیانه گرفته شده است. «آرینها» خود واضح و مخترع تمدن نبودند، بلکه آن را از بابل و مصر به عاریت گرفته‌اند و یونانیان نیز سازنده کاخ تمدن به شمار نمی‌روند زیرا آنچه از دیگران گرفته‌اند به مراتب بیش از آن است که از خود بر جای گذاشته‌اند. یونان در واقع همچون وارثی است که ذخائر سه هزار ساله علم و هنر را که با غنائم جنگ و بازرگانی از خاورمیانه به آن سرزمین رسیده بناحق تصاحب کرده است. با مطالعه مطالب تاریخی مربوط به خاور نزدیک و احترام گذاشتن به آن، در حقیقت وامی را که نسبت به مؤسسان واقعی تمدن اروپا و آمریکا داریم، ادا کرده‌ایم.» (۱۷)

از سوی دیگر اگر بپذیریم که:

«تاریخ تنظیم گاتها و بخشهای مختلف اوستا خیلی قبل از روی کار آمدن سلسله ماد و حکومت پارسیان بوده است.» (۱۸)

و اگر چنانچه بر این قول خاورشناس معروف هلندی «تیل» (Tiele) تمکین نماییم که:

«اوستا را حداقل پایین‌تر از هشتصد سال قبل از میلاد مسیح نمی‌توان فرار داد.» (۱۹)

و به این گفته صاحب «تاریخ ماده» توجه کنیم که:

«مادها در قرن هفتم ق.م دارای خط و کتابت بودند و این خط همان است که امروز «خط باستانی پارسی» یا خط هخامنشی ردیف اول می‌خوانیم ولی در واقع از لحاظ اصل و منشاء مادی می‌باشند.» (۲۰)

آنگاه قدمت تمدن خاورمیانه و بویژه تمدن ایرانی و نقش آن در تکوین فرهنگ و تمدن جهانی به روشنی

دانسته می‌آید، اگرچه ویل دورانت بر آن است که:

«این دولت مستعجل [دولت ماد] فرصتی پیدا نکرد که بتواند در بنای مدنیت سهم بزرگی داشته باشد، تنها کاری که کرد این بود که راه را برای فرهنگ و تمدن ایرانی باز و هموار ساخت.» (۲۱)

بهرحال پیش از ظهور و شکل‌گیری تمدن اسلامی، ملل مختلفی از جمله ایران، بابل، مصر، کلد، آشور، هند، یونان و دیگر ملل و اقوام متمدن باستانی در تکوین فرهنگ و تمدن هر یک، کم و بیش سهمی داشته‌اند. عمده تمدنهای قدرتمند پیش از اسلام که در منطقه بین‌النهرین مستقر بودند و به همین نام نیز مشهورند عبارتند از:

■ تمدن سومری: این تمدن پس از ساقط شدن حکومت سومریان، کماکان بر جای ماند و حاملان آن، اعم از قدیسان و حکیمان و صنعتگران و هنرمندان، میراث فوق را به بابل و آشور رساندند. تمدن سومر با قهرمانانی چون تموز و گیلگمش شهره گردیده است.

■ تمدن بابلی: با تدوین قانون‌نامه بزرگ تاریخ حمورابی به اوج رسیده است.

■ تمدن آشوری: با سازمان جنگ و خشن سلاطین خود شناخته آمده است.

■ تمدن فنیقی: با صنعت دریانوردی مطرح شده است.

بی‌گمان تمدن مصری یکی از مهمترین تمدنهای پیش از ظهور تمدن اسلامی به شمار می‌آید. تمدن مصری با قوانین مدنی و جنایی مدون، دیوانسالاری پیشرفته، سرشماری، مالیات بردرآمد، نظارت بر امور تجارت و صنعت، قوانین مدون در زمینه حاکمیت، آزادی قابل توجه زنان، معماری، مومیایی، اقتصاد (زراعت، دامپروری، صنعت)، علوم و معارف، طب،

حساب و هندسه، هنر حجاری و مجسمه‌سازی و فلسفه و دین، شکل گرفته است. به گفته ویل دورانت، مورخان فلسفه را عادت بر آن است که تاریخ این علم را از یونان آغاز کنند و این مایه ریشخند هندیان و چینیان است که دسته اول خود را مخترع فلسفه و دسته دوم خود را کامل کننده آن می‌دانند... حکمت مصری ضرب‌المثل مردم یونان بود که خود را نسبت به این نژاد قدیمی کودکی بیش نمی‌شمردند و ناگفته نگذاریم که کهنه‌ترین اثر فلسفی «تعالیم پتاح حوتپ» (وزیر شاه در شهر ممفیس) مربوط به ۲۸۸۰ ق.م یعنی ۲۳۰۰ سال پیش از عصر کنفوسیوس، سقراط و بودا می‌شود.

■ تمدن چینی: این تمدن اگر چه پیش از کنفوسیوس، از حکمت لائوتزه تاثیر پذیرفته است اما باید گفت که مبانی نظری این تمدن بر مبنای آرای حکمی کنفوسیوس رقم خورده است. از آنجا که قرار است در مبحث گفت‌وگوی تمدنها، از نقطه نظرات ساموئل هانتینگتون یاد کنیم، لذا اشاره‌ای به کلیات نظری این تمدن - به منظور حضور ذهن خواننده محترم در مبحث بعدی - ضروری است. کنفوسیوس که پنج قرن قبل از مسیح می‌زیست عقیده داشت:

«آنچه به خود نمی‌پسندی به دیگران مپسند، مهربانی را با مهربانی و آزار را با عدالت باید جواب داد؛ انسان برتر با همه انسانها همدردی می‌کند؛ به بدگویی و بهتان اعتنا نمی‌کند؛ زبان به ستایش ناروا نمی‌گشاید؛ فرودستان را خوار نمی‌دارد؛ در گفتار آهسته و در رفتار صدیق است؛ از تندگویی و چرب‌زبانی می‌پرهیزد؛ آنچه شک دارد از دیگران می‌پرسد؛ هنگام خشم به عواقب کار خود می‌اندیشد. حکام نسبت به عموم مشفقانه رفتار کنند؛ اشخاص کاردان و راسترو را به تصدی کار بگمارند؛ اگر مردم به حکام خود ایمان نداشته باشند، دولت قوام و

دوامی نخواهد داشت؛ مردم باید زمام کارهای خود را به دست اشخاص با استعداد و فضیلت بسپارند زیرا این امر سبب استقرار آرامش و صلح عمومی در جهان خواهد شد. جامعه باید به گونه‌ای تربیت شود که مردم فقط والدین خود را والدین خود ندانند و تنها کودکان خود را کودکان خود نشمرند؛ سالخوردگان باید تا هنگام مرگ از وسایل معیشت برخوردار باشند؛ از بیوگان و یتیمان و علیان درست نگهداری شود؛ حقوق مردان محفوظ و مقام زنان محترم باشد؛ همه آحاد جامعه به تولید ثروت بپردازند؛ از اسراف و تبذیر و کاهلی خودداری کنند؛ فرزندان از والدین خود فرمان برند و زنان از شوهران اطاعت کنند.»

به عقیده «رالف لیتون» اروپاییان در دوره شکفتگی و گسترش (قرنهای ۱۷ و ۱۸) از بسیاری جهات از تمدن چینها عقب‌تر بودند... با این همه تمدن چینی به هیچ‌وجه از کهنه‌ترین تمدنهای روی زمین نیست، لیکن ساکنان آن سرزمین از لحاظ وحدت تمدنی، گذشته‌ای طولانیتر و مداومتر از کلیه اقوام دارند. (۲۲)

■ تمدن یونانی: این تمدن از طریق آمد و شد سکنه این شبه جزیره اروپایی به مصر و آسیای صغیر و آشنایی با فرهنگ و تمدن ممالک خاورمیانه و شرق نزدیک شکل گرفت. تمدن یونانی نخست در جزیره کرت به وجود آمد و سپس در تروا و سایر شهرهای یونان به تکامل رسید. اوج شکفتگی تمدن یونان - به قول مارکس - به عهد «پریکلس» باز می‌گردد. (۲۳)

عبدالرحمن بن خلدون اندلسی، یونانیان را به واسطه اسکندر، میراث خوار تمدن ایرانی می‌داند و معتقد است:

«و اما ایرانیان بر شیوه‌ای بودند که به علوم عقلی اهمیتی عظیم می‌دادند و دایره آن علوم در کشور ایشان

توسعه یافته بود زیرا دولتهای ایشان در منتهای پهنآوری و عظمت بود و هم گویند که این علوم پس از آنکه اسکندر دارا را کشت و بر کشور کیانیان غلبه یافت از ایرانیان به یونانیان رسید. چه اسکندر بر کتب و علوم بی‌شمار و بی‌حد و حصری از ایشان دست یافت. (۲۴)

#### و چشمزدی هم به تمدن ایرانی

به منظور رعایت اقتصادی کلام، تمدن هندی را دور می‌زنیم و به اعتبار آنچه که ابن‌خلدون تاکید نموده است نگاهی شتابزده به تمدن ایرانی می‌افکنیم. قاضی «صاعد اندلسی» معتقد است که:

«دومین امت متمدن دنیا ایرانیان می‌باشند که ملتی با شرف و عزیز به شمار می‌روند.» (۲۵)

از گفته‌های «ابن‌سینا» چنین بر می‌آید که پیش از اسلام نوعی حکمت و فلسفه به گونه غیر یونانی در ایران و مشرق زمین حیات داشته است. (۲۶)

آنچه شیخ اشراق «شهاب‌الدین سهروردی» تحت عنوان آرای «حکمای فهلوی» و «حکمت خسروانی» یاد کرده است، چیزی جز آثار و عقاید حکمی فیلسوفان ایرانی پیش از اسلام، همچون جاماسف، فرشاوشر و بوذرجمهر... نیست. (۲۷)

«یاقوت حموی» نیز به تألیفات دانشمندان ایرانی قبل از اسلام - که عمدتاً در زمینه طب و نجوم - بوده، اشاره کرده است. (۲۸)

به گفته «ابن‌ندیم» در ایران پیش از اسلام، فن ترجمه شایع بوده و در آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن سایر ملل تأثیری ژرف داشته است. (۲۹) در تاریخ «ابی‌الفدا» همین گفته ابن‌ندیم تایید شده است.

#### بهره چهارم:

#### ظهور تمدن اسلامی

بهر حال با طرح این نظریه که: هیچ فرهنگ و تمدنی

را نمی‌شناسیم که از فرهنگ و تمدن همسایگان خود متأثر نشده باشد، به این مقوله مهم می‌پردازیم که پیامبر عظیم‌الشان اسلام به استناد دستورات وحی و آیات صریحی چون: «هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» و «بیشتر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» مسلمانان را به آموختن علم فراخواند، حتی اگر در چین باشد. از سوی دیگر فتوحات اعراب در سرزمینهای متمدن، از مدیترانه تا هند و آسیای مرکزی، ارزشها و غنائم علمی و فرهنگی بسیاری برای مسلمانان به همراه آورد. مسلمانان از همه سو به فرهنگ و تمدن غنی یونان و آثار ارزشمند اخلاقی کنفوسیوسی، بودایی و زرتشتی، در چین و هند و ایران دست یافتند. شهرهایی چون کوفه، بصره و بغداد به سرعت برپا شد و به صورت مراکز مهم گسترش علوم مختلف درآمد. شهر بصره به حیره که از مراکز بزرگ نسطوری به شمار می‌رفت نزدیک بود و همین همسایگی، سبب نوعی تعامل فرهنگی گردید. ارزشهای بسالنده نسطوری از ادسا (Edessa) و نصیبین به جندی‌شاپور و سپس به بغداد منتقل گردید. اسلام از اندلس تا چین نفوذ یافت و در همه جا برحسب استعداد و هوش و فطرت اصلیه سکنه ممالک مفتوحه، آنان را به تحصیل علوم برانگیخت... ایران و اندلس از تمام ممالک بیشتر در این راه پیش رفتند به طوری که بزرگان علما اسلام از ایرانیان و اندلس می‌باشند. (۳۰)

به اعتقاد نویسنده فاضل کتاب «علم و تمدن در اسلام»:

«بر اثر باران فیض قرآن کریم، در سرزمین پراستعداد روح ایرانی، معارفی به بار آمد که به سرعت جهان آن زمان را فراگرفت و دانشمندان ایرانی به وجود آمدند که توانستند برای بار اول در تاریخ ایران مشعل علم و دانش را در سطح جهانی برافروزند و خود در سراسر گیتی

شناخته شوند» (۳۱)

رعایت قانونمندیهای اجتماعی، پادافره محکمه الهی را به عنوان یگانه مرجع نهایی و صحیح تشخیص سره از ناسره مقابل انسان می‌گذارد.

د - در آیات قرآنی که از طریق رسالت الهی نبی اکرم (ص) به مسلمانان ابلاغ شده است چند نکته مهم در مقام زیربنای تحکیم تمدن اسلامی تاکید شده است: برابری انسانها: بنابراین اصل انسانها از هر نوع، گونه، نژاد، رنگ، زبان و غیره با یکدیگر برابرند.

این اندیشه نو در برابر اندیشه کهنه حاکم بر عصر جاهلیت - که اشراف را برتر می‌دانست و رأی به فضیلت عرب بر عجم می‌داد و منادی قومگرایی بود - قرار گرفت. علم باوری و انسان محوری: اسلام برتری انسانها را به علم و تقوای ایشان نسبت داد و از انسان حکیم و کامل به عنوان «خليفة الله» یاد کرد.

آزادی: اسلام به آزادی انسانها و فسخ برده‌داری رأی داد و با احترام به پیشگاه زنان، از زنده بگور کردن دختران ممانعت به عمل آورد.

آزادی عقاید: اسلام بر آزادی ابراز عقاید تاکید کرد و به مسلمانان مژده داد و آموخت که با تحمل یکدیگر، همه گفتمانها را بشنوند و بهترین را برگزینند.

عقل‌گرایی: بدیهی است این‌گزینه‌ش فقط بر بستر خردمداری و دانش‌اندوزی موجودیت تواند یافت.

و بدینسان تمدن اسلامی براساس اندیشه‌های بنیادی و اصلی فوق و در برهمکنش با فرهنگ و تمدن غنی عصر خود شکل گرفت. آنچه که به اجمال گفته شد فی الواقع تبیین بندهای ۵، ۶، ۸ و ۹، از نظریه سیدمحمد خاتمی بود.

مبحث ۴ از بحثمان رئیس جمهوری تحت عنوان: «پرهیز در برابر تمدن غرب» یاد شده است و ما با تعریض به آن، شرح مقوله «برخورد تمدنها» را در متن

از سوی دیگر با تأسیس بیت‌الحکمه بغداد و اوج‌گیری نهضت ترجمه و به همت دانشمندان بزرگی چون: جورجیس بن بختیشوع، ابوزکریا یوحنا بن ماسویه، علی بن زیاد التمیمی؛ ابویحیی البطریق، حنین بن اسحق العبادی؛ ثابت بن قرة حرانی؛ ابن‌المقفع و... مهمترین دستاوردهای تمدن سریانی، یونانی، هندی، اسکندرانی و چینی به زبان عربی ترجمه شد. در ارزش کار این مترجمان حرفه‌ای همین بس که متفکر بزرگی چون «عبدالکریم شهرستانی» از «حنین بن اسحق العبادی» مسیحی در کنار فیلسوفان برجسته مسلمان چون: یعقوب بن اسحق الکنندی، یحیی النحوی، ابن سلیمان محمد المقدسی و... تحت عنوان «علمای اسلام» نام برده است. (۳۲)

با کوتاه کردن این بخش از سخن به مبحث اصلی جستار خود بازگردیم که: «اندیشه اساسی در شکل‌گیری تمدن اسلامی چیست؟» اگر آنقدر ساده لوح نباشیم که ریشه‌های چیستی تمدن اسلامی را در تعدادی مسجد و حسینیه و چندین جلد کتاب و یکی دو اکتشاف علمی جستجو نماییم، ناگزیر باید به لایه‌های ژرفتری از موضوع چنگ بیاندازیم.

به طور خلاصه باید گفت (و پذیرفت) که تمدن اسلامی از شاخص‌های عمده ذیل برخوردار است.

الف - تمدن اسلامی براساس کلام وحی بر مبنای اصول غیرقابل عدول یکتاپرستی، رسالت الهی حضرت محمد (ص) و معاد، شکل گرفته است.

ب - یکتاپرستی اسلامی حکم به بطالت بت‌پرستی و کلیه تبعات آن می‌دهد.

ج - معاد که به نوعی، عدالت فراجتماعی و الهی را تداعی می‌کند، ضمن تفهیم و توجیه انسانها به منظور

سخن قرار می‌دهیم.

### بهره پنجم:

#### تمدن غرب

سخن گفتن از تمدن غرب بدون تصریح و تفهیم مراد دقیق از این تمدن قطعاً سوء برداشتهای بسیاری را به دنبال خواهد داشت. ظاهراً وقتی از تمدن غرب بحث می‌شود، اولین نکته‌ای که به ذهن آشنا خطور می‌کند گستردگی این تمدن، از یونان و روم تا اسپانیا و تمدن سرخپوستان و آزتکها و... است. حتی عجیب نیست اگر مارکسیسم را هم به عنوان بخشی از دستاوردهای تمدن غرب به حساب آوریم اگرچه طرح آن فی الفور اردوگاه شرق، و به عبارتی دیگر تمدن اسلاوها و ارتدکسها را تداعی می‌کند. با این همه قدر مسلم این است که امروزه مفهوم تمدن غرب، پشتوانه نظری و مستند هیچ یک از تمدنها و فرهنگهای یاد شده، نیست. با اعتنا به اینکه تمدن غربی به هر حال از کوران مسیحیت بیرون آمده است، باید گفت این تمدن با ویژگیهای مشخصی که برشمرده خواهد شد؛ آن‌هم در محدوده جغرافیایی آمریکای شمالی و اروپای غربی، شناخته می‌آید:

راسیونالیسم؛ اندیویدوالیسم؛ رفراوند؛ سکولاریسم؛ نومیالیسم؛ پلورالیسم و... حقوق بشر.

نومیالیستها - در برابر کانسپتوالیستها - که به هیچ اصل جهانشمول و قانونمندی ثابتی اعتقاد نداشتند و اراده قوانین علمی را شکستنی - در برابر اراده خدا - می‌دانستند، از سازندگان تمدن غربی به شمار می‌روند. ذکر این نکته نباید بی‌مورد تلقی شود که برعکس این نظریه، در تمدن یونانی جهان تحت ضابطه عقل درآمد بود و گفته می‌شد که هر آنچه در حوزه ادراک عقلی ناممکن دانسته آید، جبراً برای خداوند نیز ناممکن و محال است. این اندیشه از رنسانس یا آغاز تمدن صنعتی

(حدوداً ۴۰۰ - ۳۰۰ سال پیش) بر تمدن غرب نیز فایق آمد و با طرح مقولاتی از جمله تقدم «حق بر تکلیف» منجر به تدوین حقوق بشر و برخی گرایشهای اندیویدوالیستی شد.

اندیویدوالیسم (Individualism) که در فرهنگ شفاهی فارسی - درست یا غلط - به معنی «اصالت فرد» دانسته آمده است، به طور کلی در تعارض با انواع اندیشه‌های سوسیالیستی و کولکتیویستی (Collectivism) و توازی با مباحثی چون دفاع از حقوق و آزادیهای فردی تعریف شده است. چنین به نظر می‌رسد که اندیویدوالیسم یکی از ارکان تشکیل دهنده لیبرال دمکراسی تمدن غربی است. لیبرالیسم نیز در کلیات اجتماعی و فلسفی خود - آن چنان که جان لاک گوید، گونه‌ای مقاومت در مقابل اندیشه‌های اجتماع‌گرایی به حساب می‌آید که در ابعاد اقتصادی و سیاسی، مدافع آزادی سرمایه و رهایی از قید و بندهای سلطه دولت، قانونمندی متکی به رفراوند و پارلمان و در زمینه مذهب سرگردان میان کفر و ایمان است. در یک کلام باید گفت که تمام این اندیشه‌ها در فراگرد واکنش به دخالتهای کلیسای کاتولیک بر کلیه شئون زندگی اجتماعی شکل گرفته و با حذف کاتولیسیسم کلیسایی بتدریج به عنوان ارکان اصلی تمدن غرب درآمد است.

### بهره ششم:

#### آتش جنگ سرد

آنچه که در عرف روابط سیاسی چهار دهه پس از جنگ دوم جهانی به جنگ سرد مشهور شده است، فی الواقع پدیده‌ای جز یک جنگ گرم و خونین تمام عیار میان دو ابر قدرت آمریکا و شوروی نیست! مرزهای خونین این جنگ ظاهراً دو سویه، در تمام دنیا گسترده است. از کوبا تا ویتنام. از پراک تا کابل. از تهران تا قاهره و



از سوماتنی تا اریتره... و هر کجای دیگری که بویی از سود و سرمایه دیده شده، محلی برای کشمکش امپریالیستها بوده است. برآستی چگونه می توان یورش تانکهای روسی به چکسلواکی و به خاک و خون کشیدن لاله های بهاری پراک را جنگ سرد نامید؟ چگونه می توان درهم شکستن جنگلهای هانوی در زیر عربده های سلطه جویانه ب ۵۲های آمریکایی و خروارها بمب ناپالم را جنگ سرد نامید؟ از کودتاهای بی شمار ضد آمریکایی و ضد روسی در کشورهای تحت سلطه که معمولاً با قتل عامها و جاری شدن رودهای خون همراه بوده است، که بگذریم تازه در کشورهای به ظاهر آرام نیز به راحتی رد پای نوعی توافق خونین میان آمریکا و شوروی پیدا است. از این میان مقاومت رهبرانی چون نهرو، تیتو و کاسترو که با تشکیل کشورهای غیرمتعهد، به دنبال راهی دنیا از سلطه مسکو و واشنگتن بودند نیز راه به جایی نبرد و جدایی چین و کره شمالی و آلبانی از اردوگاه شوروی و آوای کناره گیری بعضی از کشورهای اروپای غربی از ایالات متحده هم در عمل تأثیر چندانی در فروکشی رقابت خونین میان دو قطب عظیم میلیتاریستی جهان نداشت.

بلی، البته می توان با وسواس و وسوسه بسیار کشمکشهای اطلاعاتی و جاسوسی و برخوردهای لفظی رهبران آمریکا و شوروی را نوعی جنگ سرد نامید و بر صدها مورد تک تیراندازی، ترور، شکنجه و... چشم فرو پوشید. به هر حال با اضمحلال و تجزیه اتحاد شورواها و انحلال حزب رویونیست مادر و بالطبع تضعیف و فروپاشی وحدت نظامی، اقتصادی و سیاسی بلوک شرق، آمریکا ماند و حوضش! و بدین ترتیب پایان پیروزمندانه جنگ سرد نیز در بوق و کرنا دمیده شد و دیپلماتهای آمریکایی، هیجانزده از ضربه فنی کردن رقیب

چهل - پنجاه ساله خود، عرصه سیاست جهانی را برای تاخت و تاز منحصر به فرد باز دیدند و از نظم نوین جهانی و تک قطبی شدن جهان سخن گفتند و برای چارچوب روابط بین المللی، طرحی نو در انداختند و برآن شدند تا همه راهها را به سوی واشنگتن تغییر جهت دهند.

دقیقاً در چنین شرایطی بود که «فرانسیس فوکویاما» از شرایط تازه جهانی به پایان تاریخ (The End of history) تعبیر کرد و مدعی شد که:

«جهان آینده در سیطره نظام تک قطبی لیبرال دموکراسی غرب خواهد بود.» (۳۳)

وی شکست ایدئولوژی کمونیسم روسی را دلیلی بر پیروزی ارزشهای لیبرال دموکراسی غرب و به فرجام رسیدن منازعات ایدئولوژیکی تصور کرد. (۳۴) رؤیای خوش فوکویاما چندان نیاید و با تغییر و تحولات سیاسی، اقتصادی و نظامی پس از بی رنگ شدن حضور روسها و پایان یافتن به اصطلاح جنگ سرد، جهان وارد دوران تازه ای گردید و غولهای دیگری وارد مناسبات بین المللی شدند و خیلی زود دانسته آمد که سخن گفتن از نظام تک قطبی جهان، هذیانی بیش نیست و با شرایط تازه جهانی، نه تنها آمریکا قدرت اول و به اصطلاح یکه بزن پایان قرن نیست، بلکه با توجه به سه عامل ذیل: الف. قدرت گرفتن مجدد تمدن و حوزه های سیاسی، نظامی - و حتی اقتصادی - جهان اسلام و به تعبیر غربیها رشد حیرت انگیز «بنیادگرایی اسلامی»؛

ب. سربر آوردن قدرتهای تازه ای به نام چین و هند از یک سو و ژاپن از سوی دیگر؛

ج. تشکیل اتحادیه اروپا و نضج گیری اندیشه های ژئو - اکونومیکال (Geo - Economical)؛ ممکن است منافع

مطالعاتی «راند» طی مقاله‌ای تحت عنوان «فراسوی جنگ سرد»، «از غوطه‌ور شدن جهان در یک بحران فرهنگی بی‌سابقه» و «رد فرضیه‌های برتری فرهنگی غرب در دامن دو پیکره فرهنگی اسلام و کنفوسیوسیسیم»، سخن گفت. (۳۵)

آمریکا - حتی - به اندازه شرایط حاکم بر دنیای به اصطلاح دو قطبی هم تأمین نشود. لذا بر این اساس - یعنی حفظ منافع آمریکا - که به دنبال خلاء به وجود آمده از سقوط ابر قدرت شوروی، یکسره تأمین و بیمه شده می‌نمود و با توجه به شرایط جدید جهانی ناشی از حضور ۳ جریانی که پیشتر یاد شد، و فقدان یک ثوری که قادر باشد مناسبات جدید جهانی را به تصویر بکشد، متفکران آمریکا دست به کار نظریه‌پردازی شدند. از جمله «گراهام فولر»، کارشناس ارشد سابق امور خاورمیانه سازمان C.I.A و متفکر مرکز



2000

**بهره هفتم:****غوغای هانتینگتون بر سر چیست؟**

در همین بلبشو، در تابستان ۱۹۹۳ «ساموئل هانتینگتون» (S.Huntington)، رییس مؤسسه مطالعات استراتژیک (olin) در دانشگاه هاروارد طی مقاله‌ای پر هیاهو، تحت عنوان «برخورد تمدنها»<sup>(۳۶)</sup> (The clash of civilization) دست به یک پیشگویی تاریخی زد و به تبیین مناسبات بین‌المللی در جهان آینده پرداخت. این مقاله که در شماره تابستانی نشریه فارین افرز و شماره ۱۶ ژوئن نیویورک تایمز به چاپ رسید، واکنشهای بسیاری را در سرتاسر جهان برانگیخت.

البته هانتینگتون پیش از تدوین نظریه «برخورد تمدنها» چند مقاله دیگر نیز نوشته و در آنها مواضع سیاسی و نیت واقعی خود را از طرح این مباحث مطرح کرده بود. لذا پیش از وارد شدن به اصل موضوع و نقد و بررسی نظریه برخورد تمدنها لازم است، از چند پدیده مهم به عنوان اهداف و زمینه‌های شکل‌گیری این نظریه - هر چند به طور خلاصه - یاد کرد.

شواهد بسیاری در دست است که زمینه‌های شکل‌گیری اندیشه هانتینگتون را در عوامل ذیل می‌باید یافت:

۱- نگرانی از آینده غرب، بویژه آمریکا و اینکه در شرایط جدید جهانی بر سر منافع اقتصادی آمریکا چه خواهد آمد.

۲- سقوط اتحاد جماهیر شوروی و پایان یافتن مناسبات موسوم به جنگ سرد.

۳- ظهور دیگر باره و البته قدرتمندانه اسلام و به خطر افتادن موقعیت سیاسی هم‌پیمانان منطقه‌ای آمریکا زیر فشار جنبشهای اسلامگرا با توجه به تجربه انقلاب اسلامی ایران، رشد جمعیت مسلمانان و...

۴- تقویت قدرت اقتصادی، نظامی شرق آسیا بخصوص چین.

مجموعه این عوامل بسان نوعی «بیگانه‌هراسی» و «محاصره‌اندیشی» (Siege mentality) تمام دغدغه غرب و متفکرانش را تشکیل می‌دهد. هانتینگتون، خود در مقاله‌ای که تحت عنوان: "American changing strategic interests" دو سال پیش از مقاله «برخورد تمدنها» منتشر ساخت، به این سؤال، که «غوغا بر سر چیست؟» به صراحت پاسخ داد:

- حفظ موقعیت برتر جهانی آمریکا در زمینه اقتصادی و مبارزه با ایجاد توازن قدرت با ژاپن از طریق بی‌ثبات کردن آن کشور.

- تحدید قدرت اقتصادی آلمان به وسیله قدرتهای موازنه‌گر فرانسه و انگلیس.

- حفظ و نگهداری منافع اساسی آمریکا، به طور مشخص در خلیج فارس و آمریکای مرکزی.

- مهار توسعه‌طلبی جغرافیایی، سیاسی و نظامی چین به شیوه تأثیرگذاری بر تحولات داخلی آن کشور.

این نظریات هانتینگتون که به سال ۱۹۹۱ تدوین شده و عموماً بر مبنای دکترین جهان‌بینی سنتی توازن قدرت شکل گرفته است، در سال ۱۹۹۳ در تئوری برخورد تمدنها - به گونه‌دشنه‌ای که از رو بسته شود - مدون گردید.

همچنین، ساموئل هانتینگتون در مقاله «ضرورت رهبری آمریکا بر جهان» (why international primacy matters) که به عبارتی درآمدی است بر نظریه «برخورد تمدنها»، از «اهمیت وجود یک قدرت برتر در صحنه جهانی» به تفصیل صحبت کرده و هژمونی آمریکا را در این صحنه امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر دانسته است. البته هانتینگتون برای آنکه حجت خود را تمام کرده باشد پیشنهاداتی نیز به آمریکا - به منظور حفظ منافعش - ارائه می‌دهد و بدینسان تیر خلاص نیت و اهداف

نهایی خود را شلیک می‌کند. به عقیده وی منافع غرب در دو برهه مختلف کوتاه و بلند اقتصفا می‌کند؛

الف - در سطح کلان:

مقابله با دشمن داخلی؛ گروههای مهاجر غیرسفیدپوست و پیشگیری از به وجود آمدن خط گسل در زمینه مسائل "multi-cultural".

اتحاد و جذب تمدنهای مشترک برای مقابله با تمدنهای دشمن (اسلامی و کنفوسیوسی).

ب - در کوتاه مدت:

یگانگی بیشتری در درون تمدن خود به ویژه اجزای اروپایی و آمریکایی به وجود آورد.

روابط مبتنی بر همکاریهای اقتصادی، سیاسی - و حتی نظامی - با روسیه و ژاپن را حفظ و تقویت نماید.

تمدنهای اروپای شرقی و آمریکای لاتین را - که البته در تقسیم‌بندیهای هفتگانه هانتینگتون جایی ندارند - نزدیک و به خود ملحق سازد.

حتی المقدور از نفوذ و قدرت نظامی کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی بکاهد و با آنها به مبارزه برخیزد. در زمینه کاهش و حذف سلاحهای استراتژیک کمی معقولانه‌تر و آرامتر عمل کند و هژمونی و اتوریتة نظامی خود را در شرق و جنوب آسیا تحت هیچ شرایطی از دست ندهد.

یکی از دکترین‌های عمده و کوتاه مدت خود را براساس ایجاد اختلاف میان کشورهای کنفوسیوسی و اسلامی قرار دهد و از این تضاد بوجود آمده، حداکثر بهره را برگیرد.

از تمدنهای فرعی و گروههای طرفدار تمدن غرب در کشورهای مخاصم پشتیبانی نماید.

ج - در دراز مدت:

بدین سبب که هانتینگتون معتقد است تمدن غربی،

مدرنترین تمدن از تمدنهای هفتگانه جهان کنونی به شمار می‌رود و از میان سایر تمدنهای مورد نظر وی، صرفاً تمدن ژاپنی به مدرنیزاسیون کشور خود اقدام کرده است، لذا غربیان باید:

چهار عامل ثروت، تکنولوژی، مهارت و ابزار جنگی را - به عنوان عوامل موثر در مدرنیزاسیون و عناصر سازنده در شکل‌گیری توان نظامی و اقتصادی - در انحصار خود داشته باشند.

برای مقابله با دشمن و خنثی‌سازی عواقب و اتحاد احتمالی تمدنهای رقیب، به درکی عمیق از جهان‌بینی فرهنگی، فلسفی و مذهبی سایر تمدنها دست یابند و هدف خود را در جهت جذب عناصر مشترک این تمدنها و در نهایت انحلال آنها به سود خود، متمرکز کنند.

#### بهره هشتم:

##### محورهای اصلی در نظریه برخورد تمدنها

چه کسی به خاطر دارد که نظریه‌ای در پیش‌بینی و آینده‌نگری تاریخ و مناسبات بین‌الملل، تاکنون به تحقق پیوسته باشد؟ کارل مارکس را به یادآورید و پیش‌نگری او را که با توجه به صف‌بندی بورژوازی - پرولتاریا، کشورهای اروپایی از جمله آلمان و انگلیس را نخستین معبر توفانهای سوسیالیستی می‌دید و حتی به ذهنش هم خطور نمی‌کرد که جامعه روسیه تزاری در مانده در روابط فتودالی، بدون گذار از شرایط بورژوازی به سوسیالیسم برسد؟ باید توجه داشت که نه ضریب تحلیلگری ذهن هانتینگتون بیشتر از مارکس است و نه استدلالهای او در تئوری «برخورد تمدنها» در مقایسه با استدلالهای مارکس در تئوری سوسیالیسم از مستندات محکمتر و علمی‌تری برخوردار است!

با این وجود نباید صرفاً به این دلیل که پیش‌نگریهای تاریخی، هیچگاه به واقعیت نپیوسته‌اند از نقد و بررسی

نقطه نظرات هانتینگتون بسادگی گذشت. آنچه که در پی خواهد آمد فشرده مباحث و رئوس نظریه برخورد تمدنهاست.

#### تعریف تمدن

از نظر هانتینگتون تمدن یک موجودیت فرهنگی (cultural Entity)، بسالترین گروه بندی فرهنگی و گسترده ترین سطح هویت فرهنگی است که انسان از آن برخوردار است. تمدن هم با توجه به عناصر عینی مشترک - زبان، تاریخ، مذهب، سنتها و نهادها - تعریف می شود و هم با توجه به وابستگیها و قرابت های ذهنی و درونی انسانها. تمدنها پویا هستند، ظهور و افول می کنند، انشعاب می یابند و در هم ادغام می شوند. موجودیت درک شدنی هستند و تشخیص مرز بین آنها سخت اما واقعی است. بخش اعظم تاریخ بشر را تاریخ تمدنها تشکیل می دهد.

در نخستین نگاه به تعریف ساموئل هانتینگتون از پدیده تمدن چنین به نظر می رسد که وی مرزهای تمدن و فرهنگ را مخدوش کرده است و اصولاً معتقد به تمایز میان تمدن و فرهنگ نیست. دقیقاً به دلیل همین درهم آمیختگی مرزهاست که هانتینگتون گاه به جای برخورد تمدنها از برخورد فرهنگها سخن می گوید:

«اصولاً نقطه اصلی برخورد در این جهان نه رنگ ایدئولوژیکی دارد و نه بوی اقتصادی. شکافهای عمیق میان افراد بشر و به اصطلاح نقطه جوش برخوردها، دارای ماهیت فرهنگی خواهد بود و بس.»

وی حتی گاهی مذهب را به تنهایی جانشین تمدن می کند و نه تنها در تقسیم بندی تمدنها آن را به عنوان یک رکن اصلی به حساب می آورد، بلکه از برخورد تمدنها، چیزی نظیر برخورد مذاهب و جنگهای صلیبی تداغی می کند:

«تمدنها از طریق تاریخ، زبان، فرهنگ، سنت و از همه

مهمتر مذهب از یکدیگر متمایز می شوند.»

خواننده مقاله برخورد تمدنها، هیچگاه مقصود نویسنده را از فرهنگ و نوع ارتباط آن با مذهب و تمدن که مردم با آنها شناخته می شوند، برای آنها مبارزه می کنند و در راه آنها کشته می شوند. به همین دلیل است که برخورد تمدنها پدیده محوری سیاست جهانی، در حال نشستن به جای جنگ سرد است.»

هانتینگتون حتی فراتر از اینها رفته و ادعا کرده است که

که «نه تنها امکان برخورد تمدنها همیشه هست، بلکه جلوگیری از چنین برخوردهایی عملاً امکان پذیر نیست و لبه های این تمدنهای درگیر همیشه خونین است.»

#### رئوس نظریه برخورد تمدنها

ما برای آنکه به نقدی همه جانبه و جامع از نظریه برخورد تمدنها دست یابیم ابتدا رئوس و محورهای اساسی این مقاله (۳۷) را به صورتی فشرده ذکر می کنیم. هانتینگتون معتقد است:

- اختلاف تمدنها اساسی است. این اختلاف به سراتب از اختلاف ایدئولوژیها و نظامهای سیاسی اساسی تر است.

- خودآگاهی تمدنی (Civilization consciousness) در حال افزایش است.

- تجدید حیات مذهبی به عنوان وسیله ای برای پر کردن خلاء در حال رشد است.

- رفتار منافقانه غرب موجب رشد خودآگاهی تمدنی (دیگران) شده است.

- ویژگیها و اختلافات فرهنگی تغییر ناپذیرند.

- منطقه گرایی اقتصادی (Economic regionalism)

- نقش مشترکات فرهنگی در حال رشد است ولی

علیرغم گسترش پیمانهای مانند (North American free trade area) (NAFTA) و اکو (ECO) کشورهای غیر عرب مسلمان و... باید توجه داشت که اقتصاد منطقه‌ای تنها در صورتی می‌تواند رشد کند که ریشه در یک تمدن مشترک داشته باشد.

- شکست «دولت - ملت» (Nation - state) به عنوان واحد اصلی روابط بین‌المللی در آینده بسیار محتمل است.

- تشدید تنشهای ناسیونالیستی، گرایش فزاینده به درگیری، افزایش سلاحهای امحاء جمعی، رشد بی‌نظمی در جهان و بروز تنشهای بین‌المللی ناشی از بحران هویت (Identity)، از مؤلفه‌ها و بسترسازهای اصلی برخورد تمدنهاست.

- قدرت جهانی و جامعه جهانی (The world community) توهمی بیش نیست و هیچ کشوری در کشور دیگری منافع استراتژیک ندارد.

ساموئل هانتینگتون در توجیه و تعلیل نظریه برخورد تمدنها بر آن است که:

- جهان در حال کوچکتر شدن و برهمکنش بین ملتهای وابسته به تمدنهای مختلف در حال افزایش می‌باشد.

- این افزایش فعل و انفعالات (مهاجرتها و ارتباطات رسانه‌ای) هوشیاری تمدنی و آگاهی به وجود اختلاف بین تمدنها و همچنین حس مشترک در درون هر تمدن را شدت می‌بخشد. به عبارت دیگر خودآگاهی تمدنی، به اختلاف و دشمنی میان تمدنها دامن می‌زند.

- روند نوسازی اقتصادی و تحول اجتماعی در سراسر جهان، انسانها را از هویت دیرینه و بومی‌شان جدا می‌سازد. در بسیاری از نقاط جهان، مذهب، آن هم به صورت جنبشهایی که «بنیادگرا» لقب می‌گیرند در جهت پرکردن خلاء هویت، حرکت کرده است.

- از آنجا که کمتر می‌توان بر ویژگیها و تفاوتهای

فرهنگی سرپوش گذاشت، لذا در مقوله برخورد تمدنها پرسش اساسی در ارتباط با هویت انسانها این است که: «شما کیستید؟» در چنین شرایطی مذهب حتی بیش از بنیادگرایی قومی (Ethnic fundamentalism)، افراد را از هم متمایز می‌سازد. یک نفر می‌تواند نیمه فرانسوی - نیمه عرب باشد و حتی تابعیت مضاعف داشته باشد، ولی نیمی مسیحی بودن و نیمی مسلمان بودن دشوار است.

- قوت گرفتن پدیده بازگشت به خویش در تمدنهای غیرغربی، آسیایی شدن ژاپن، پایان یافتن میراث نهر و هندو شدن هندوستان، شکست اندیشه‌های غربی در نمی‌یابد و اساساً نمی‌فهمد که هانتینگتون از این سه مقوله یک مفهوم را درک و القا می‌کند یا نه؟

#### تقسیم‌بندی تمدنها

ساموئل هانتینگتون با جایگزین ساختن تمدن و فرهنگ به جای اقتصاد و ایدئولوژی، مدعی می‌شود که پس از خاتمه جنگ سرد، دنیای آینده در سیطره دیپلماتها و ژنرالها و حتی در تسلط کشورهای و دولتها نخواهد بود بلکه این تمدنها و فرهنگ‌سازانند که مناسبات آینده جهانی را نقش خواهند زد. هانتینگتون که بسینش «ژئوکالچرال» (Geo-cultural) را جایگزین اصطلاح «ژئوپلیتیکال» (Geo-political) نموده است، بر پایه پایان منازعات سوسیالیستی - کاپیتالیستی، برخورد هفت تمدن مشخص را نزاع اصلی جهانی آینده تصویر و تصور می‌کند:

تمدن غرب (آمریکا و اروپا) / تمدن ژاپنی / تمدن کنفوسیوسی (چین و همسایگانش) / تمدن هندی / تمدن اسلامی (کلیه کشورهای مسلمان) / تمدن اسلاو - ارتدکس (روسیه و بخشی از کشورهای بلوک شرق سابق) / تمدن آمریکای لاتین (کلیه کشورهای آمریکای

جنوبی).

در حاشیه این هفت تمدن درگیر، هانتینگتون یک تمدن فرعی دیگر به نام تمدن آفریقایی نیز به حساب می‌آورد که ظاهراً در جدال تمدنها چندان کارآمد نخواهد بود.

اینکه چقدر این تقسیم‌بندی واقعی است، موضوعی است که در نقد و بررسی نظریه هانتینگتون مورد توجه ما قرار خواهد گرفت. هانتینگتون با تأکید بر صحت قانونمندیهای حاکم بر نظریه خویش، در مقاله‌ای تحت عنوان «اگر تمدن نیست پس چیست؟» (If not civilization 'what?') یکبار دیگر بر جریان برخورد تمدنها پای می‌فشرد و می‌نویسد:

«نهایتاً آنچه برای مردم اهمیت دارد، منافع اقتصادی یا ایدئولوژیک و سیاسی نیست، بلکه باورهای دینی، خانوادگی، رابطه خونی و باورها و دیگر چیزهایی است سوسیالیسم و ناسیونالیسم، دین سالاری (Theocratic proclivity) تجدید اسلامگرایی (re-Islamization) در خاورمیانه و خلیج فارس و... از دیگر دلایل برخورد تمدنها در نظریه هانتینگتون است. به عقیده وی برخورد تمدنها در دو سطح خرد و کلان صورت خواهد گرفت:

در سطح خرد: گروههای نزدیک به هم در امتداد خطوط گسل (fault lines) میان تمدنها، غالباً با توسل به خشونت و قدرت نظامی، برای کنترل خاک و مهار یکدیگر به نزاع می‌پردازند.

در سطح کلان: دولتهای وابسته به تمدنهای مختلف، برای کسب قدرت نسبی نظامی و اقتصادی، با هم به رقابت برمی‌خیزند، به منظور کنترل نهادهای بین‌المللی و طرفهای ثالث دست به مبارزه می‌زنند و براساس رقابت، ارزشهای خاص سیاسی و مذهبی خویش را ترویج می‌کنند.

بهره نهم:

چالشهای اساسی: خطوط گسل

از نظر ساموئل هانتینگتون چالشهای اساسی و خطوط گسل در برخورد تمدنها در حول و حوش چهار محور عمده ذیل شکل می‌گیرد:

۱- بنیادگرایی اسلامی (Islamic Fundamentalism)

۲- لیبرالیسم غربی و چندگانگی فرهنگی (multi cultural)

۳- خودکامگی کنفوسیوسی (confucian authoritarianism)

۴- بنیادگرایی قومی (Ethnic fundamentalism)

وی خطوط گسل در برخورد تمدنها را بر لبه خونین اتحاد تمدن اسلامی و کنفوسیوسی از یک سو و تمدن غربی از سوی دیگر ترسیم می‌کند:

«خطوط گسل موجود بین تمدنها، امروز جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است و این خطوط به مثابه جرقه‌های ایجاد بحران و خونریزی‌اند. خصوصت هزار و چهارصد ساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو تمدن اسلام و غرب، آبهتن بیروز حوادثی خونین می‌شود... و سرانجام نیز تمدنهای اسلامی و کنفوسیوسی در کنار هم رویاروی تمدن غرب قرار می‌گیرند. خلاصه اینکه کانون اصلی درگیریهای آینده بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود. در واقع درگیریهای تمدنی آخرین مرحله تکامل درگیری در جهان نو است.»

هانتینگتون مصداقهای درگیری اسلام و غرب را به شیوه‌گزی‌نشی در میان جنگهای داخلی یوگسلاوی، بلغارها و ترکها، صربها و آلبانیاییها، اوستی و اینگوش، آذربها و ارمنیها، مسلمانان و هندوها، روسها و مسلمانان

آسیای مرکزی، عراقیها و آمریکاییها و... می‌جوید و برای اثبات اتحاد تمدن اسلامی و کنفوسیوسی و جنگ این دو تمدن با تمدن غربی به این در و آن در می‌زند. به عقیده وی رشد حیرت‌انگیز اقتصاد کشورهای شرق آسیا (۸ تا ۱۰ درصد) - به عنوان یکی از عوامل تجدید حیات تمدن کنفوسیوسی - قدرت روزافزون چین و هند - به عنوان دو کشور پرجمعیت و هسته‌ای - و انعقاد چند قرارداد و معامله تسلیحاتی میان ایران و چین و ابراز عقیده هاشمی رفسنجانی - رئیس جمهوری وقت ایران - به هنگام بازدید «رائو» نخست وزیر هند از ایران - و طرح مقوله اتحاد ایران، چین و هند - و... می‌تواند بزرگترین کانون و منبع بی‌ثباتی در جهان آینده تلقی شود. هانتینگتون در یکی از سخنرانیهایش گفته است:

«در ربع قرن آینده، منشأ بی‌ثباتی سیاسی، یکی رستاخیز اسلام است و دیگری سر برآوردن چین. روابط غرب با این دو تمدن هم‌اوردطلب (اسلام و چین) احتمالاً روابطی با دشواری خاص و آشتی‌ناپذیر است. چگونگی شکل‌این درگیریها و تحول آن به طرز چشمگیری به این بستگی دارد که دولتهای اصلی تمدنهای دیگری که در میانه قرار دارند، یعنی روسیه، هند و ژاپن به کدام طرف متمایل شوند.» (۳۸)

این بیگانه‌هراسی و محاصره‌اندیشی که یکی از

دلایل تدوین نظریه برخورد تمدنها به شمار می‌رود، به جز هانتینگتون، از زبان بسیاری از دولتمردان آمریکایی نیز شنیده شده است. از جمله «زیگنیو برژینسکی» درباره «خطر ائتلاف ایران، روسیه و چین» این‌گونه می‌گوید:

«چنین ائتلافی گرداب عظیمی از خشونت به بار می‌آورد که به طور طولی و در عرض نقطه شرق آسیا امتداد دارد. گستره آن از شرق به غرب، از دریای

آدریاتیک به بالکان و تا مرز چین در منطقه سین‌کیانگ ندام می‌یابد و از جنوب به شمال نیز اطراف خلیج فارس دور می‌زند و بخشی از خاورمیانه سپس ایران، پاکستان و افغانستان را در برمی‌گیرد و در جنوب نیز در امتداد مرز روسیه - قزاقستان و در شمال تا مرزهای روسیه - اوکراین امتداد می‌یابد. نزدیک به سی کشور در این منطقه واقع است و تقریباً ۴۰۰ میلیون نفر در آنجا زندگی می‌کنند. اغلب این کشورها در مراحل اولیه «کشورسازی» قرار دارند. در این منطقه هم اکنون خشونت‌های مبتنی بر اختلاف‌های مذهبی و قبیله‌ای آغاز شده و انتظار می‌رود که این خشونت‌ها شدت یابد به هر روی، بیداری وجدان سیاسی مردم و تب مذهبی و قومی، این منطقه را به گرداب جغرافیایی برخورد تمدنها تبدیل کرده است. در حالی که فکر می‌کنم گرچه در مقیاس جهانی، اتحاد تمدنهای کنفوسیوسی، اسلامی یا بروز چنان درگیری امری است واقعی، همانطور که امروز در یوگسلاوی مشاهده می‌شود. تصادفی نیست که نیمی از دول صاحب تسلیحات هسته‌ای یا طالبان آن، در منطقه اروپا - آسیا قرار دارند. بدین ترتیب، ارتباط تسلیحاتی با منطقه مزبور بسیار نگران‌کننده است و من فکر می‌کنم که این منطقه‌ای است که احتمالاً استفاده بعدی از بمب هسته‌ای را در آن شاهد خواهیم بود.» (۳۹)

#### بهره‌دهم:

##### درگیری اسلام و غرب

نخستین نکته‌ای که در آغاز این مطلب باید گفته شود این است که درگیری فرضی اسلام با غرب - از نظر ما - قطعاً به مثابه یا مساوی درگیری اسلام و مسیحیت نیست. نکته مهم دیگر اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و قطع همه جانبه منافع آمریکا از کشور ما و رشد شگفتناک اسلامخواهی در آسیا و آفریقا و بویژه



خاورمیانه، تهدید جدی موقعیت صهیونیسم در منطقه و بروز تزلزل در رژیمهای هم پیمان آمریکا - از سوی جنبشهای اسلامگرا - سبب شده است که نوعی وحشت از این فرایندها در تن و جان دیپلماسی آمریکا رخنه کند. این ترس در سیاست خارجی آمریکا نموده‌های مختلفی داشته است. تلاش در جهت سرکوب جنبشهای اسلامی رادیکال فلسطینی از جمله حماس و حزب الله و تحریک الفتح به مقابله و تحدید قدرت این دو جریان، دخالت مستقیم در انتخابات الجزایر و جلوگیری از به قدرت رسیدن جبهه نجات اسلامی، ترغیب ژنرالهای لاییک ترکیه به ساقط نمودن دولت اسلامی نجم‌الدین اربکان، لشکرکشی به خلیج فارس، محاصره اقتصادی ایران، حمله به لیبی و سودان و... دهها رخنمود دیگر تنها بخشی از اقدامات عملی آمریکا در برخورد با مسلمانان و تظاهرات عینی این محاصره‌اندیشی است. ذکر بخشی از نظریات و اظهارات دولتمردان و متفکران آمریکا در این زمینه دقیقاً مشخص می‌کند که برخورد تمدن اسلامی و تمدن غربی فی‌الواقع چیزی جز احساس هراس آمریکاییان از گسترش اسلامخواهی نیست.

«ریچارد نیکسون» در کتاب «فرصت را از دست ندهید» (Seize the moment) جهان اسلام را مهمترین خطر برای غرب و آمریکا برمی‌شمارد. وی همچنین در آخرین اثرش به نام «فواتر از صلح» (Beyond peace) به تجزیه و تحلیل نظریه ساموئل هانتینگتون پرداخته و مصداق بارز و عینی برخورد خونین اسلام و غرب را در جنگهای داخلی یوگسلاوی، جنگهای منطقه قره‌باغ و منازعات داخلی لبنان دانسته است. نیکسون وحشتزده از جنگ اسلام و غرب می‌نویسد:

«آمریکا نباید اجازه دهد که برخورد تمدنها به خصیصه غالب بر عصر بعد از جنگ سرد تبدیل شود».

از نظر بازنده ماجرای واترگیت:

«خطر واقعی آن است که آمریکا با بی‌تفاوتی خود نسبت به این مسأله، برخورد تمدنها را به یک پیش‌بینی خودساخته تبدیل کند.» (۴۰)

آقایان «دن کوئل» (معاون ریگان) و «جیمز بیکر» (وزیر امور خارجه بوش) به دفعات از «خطر بنیادگرایی اسلامی به جای کمونیسم برای دنیای غرب» سخن گفته‌اند. «ویلی گلاس» (دبیر کل ناتو) در یک اظهارنظر صریح و رسمی می‌گوید:

«بیمان ناتو سرگرم تحلیل مسایل مربوط به بنیادگرایی اسلامی است که با تولید سلاحهای کشتار جمعی و تروریسم ارتباط تنگاتنگ دارد و این رسالت جدید ناتو است.» (۴۱)

«برنار لوییس» سالها پیش از هانتینگتون بر نظریه برخورد اسلام و غرب از زاویه‌ای دیگر تأکید کرده است. به گمان وی از زمان حضور غرب در کشورهای اسلامی عمده‌ترین جنبش سازمان یافته مقاومت علیه این حضور، ماهیت اسلامی داشته است. هم بدین اعتبار است که دولتهای اسلامی به منظور خنثی‌سازی مسلمانان به شدت می‌کوشند تا روابط خود با غربیان و بویژه آمریکا را سرپوش گذارند یا به نحوی برای مردم توجیه کنند. (۴۲)

#### دلایل هانتینگتون

نظریه پرداز برخورد تمدنها با اعتقاد راسخ به درگیری خونین تمدن اسلامی و غربی، عوامل تعیین کننده و دلایل این دشمنی را در پدیده‌هایی چون: توسعه اقتصادی، تحول تکنولوژیکی و تغییر در میزان پایبندیهای مذهبی می‌شمارد و مؤثرترین عامل در این فرایند را «تغییرات جمعیتی» می‌داند. هانتینگتون می‌گوید:

«به گمان من مهمتر از همه عوامل، تغییرات جمعیتی، عامل تعیین کننده سطح دشمنی آشکار بین اسلام و غرب بوده است. برای مثال جنگهای صلیبی عمدتاً ناشی از افزایش جمعیت، رشد سریع اقتصادی و احیای تفکرات فرقه کلونیاک در اروپای سده بازده بود که امکان بسیج شمار زیادی از شوالیه‌ها و دهقانان را برای حرکت به سوی سرزمین مقدس فراهم ساخت... در سده ۱۹ رشد چشمگیر جمعیت در اروپا همراه با تحولات اقتصادی، باعث عظیمترین مهاجرت تاریخ شد که طی آن بیش از ۵۰ میلیون اروپایی، قاره کهن را با هدف فتح، استقرار و مستعمره کردن سرزمینهایی در آمریکا، خاورمیانه، آفریقا و آسیا، ترک کردند امروز تغییر در موازنه جمعیتی بار دیگر تأثیر برهم زننده بر روابط اسلام و همسایگانشان گذاشته و می‌گذارد.»

هانتینگتون با تأکید بر این آمار جمعیتی که:

- نرخ رشد مسلمانان ۱۰٪ بیشتر از کشورهای مسیحی است.

- در سال ۱۹۸۰ مسلمانان ۱۸٪ جمعیت جهان را تشکیل می‌دادند.

- طبق تخمین در سال ۲۰۰۰ جمعیت مسلمانان به ۲۳٪ و در سال ۲۰۲۵ به ۳۱٪ خواهد رسید، از جوان شدن جمعیت کشورهای مسلمان، اظهار وحشت می‌کند:

«شواهد قاطع نشان می‌دهد وقتی جامعه‌ای جوان باشد (یعنی شمار افراد ۱۵ تا ۲۴ ساله در آن حدود ۲۰ درصد جمعیت باشد) عمیقاً بی‌قرار و ناآرام می‌شود. جوانان بازیگران اصلی اعتراضها، اغتشاشها، اصلاحات و انقلابند. از نظر تاریخی وجود توده عظیم جوانان همزمان با بروز جنبشها بوده است. به قول هربرت مولز: «جنبش اصلاح مذهبی پروتستانیزم نمونه‌ای برجسته از

جنبشهای جوانان در تاریخ است.» همچنین افزایش نسبت جمعیت جوانان به کل جمعیت همزمان با عصر انقلاب دموکراتیک در دهه‌های پایانی سده هیجدهم است. در سده نوزدهم، توفیق جوامع اروپایی در صنعتی شدن و افزایش مهاجرتها از اثرگذاری سیاسی جوانان کاست. اما در دهه ۱۹۲۰ دوباره نسبت جمعیت جوان به کل جمعیت افزایش یافت و ارتشی از سربازان برای جنبشهای فاشیستی و سایر جنبشهای افراطی فراهم آمد. چهار دهه بعد، نسل عظیم جوانان دوران رونق پس از جنگ جهانی دوم، مهر سیاسی خود را بر اعتراضات و آشوبهای دهه ۱۹۶۰ زدند. اکنون نیز جوانان مسلمان مهر خود را بر رستاخیز اسلامی می‌زنند. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در بسیاری از جوامع اسلامی نسبت شمار جوانان به کل جمعیت، افزایش خیره‌کننده‌ای یافت، به طوری که گاه از مرز ۳۰ درصد هم گذشت. این نسل، ارتش جنبشهای سیاسی و سازمانهای اسلامی را تأمین کرده است. به نظر می‌رسد خیلی هم تصادفی نیست که در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ در ایران نسبت جمعیت جوان به کل جمعیت افزایش چشمگیری می‌یابد و به ۲۰ درصد می‌رسد و انقلاب اسلامی هم در سال ۱۹۷۹ به وقوع می‌پیوندد. در الجزایر نیز درست همان موقعی که این نسبت ۲۰ درصدی در اوایل دهه ۱۹۹۰ به وجود می‌آید، جبهه نجات اسلامی با اقبال عمومی مواجه می‌شود و پیروزیهای انتخاباتی به دست می‌آورد.» (۴۳)

استناد به این آمار و طرح مبحث فوق چندان هم خلاف واقع به نظر نمی‌رسد. اما از آنجا که هانتینگتون، شریانه می‌کوشد تا یکبار دیگر به درگیری اسلام و غرب، جهت‌گیری مذهبی بدهد و در قالب جنگهای صلیبی، به صورت نزاعی بین اسلام و مسیحیت در آورد، چهره دیگری از موضوع به تصویر کشیده می‌شود.

هانتینگتون با کتمان حقایق تاریخی و واقعیت‌های سیاسی درگیری اسلام و غرب و حتی به فراموشی سپردن نقطه نظرات خود در مقالات: «ضرورت رهبری آمریکا» و «منابع بی‌ثباتی در جهان معاصر» مدعی می‌شود که:

**بهره یازدهم:**

**گسله‌های نظریه هانتینگتون**

نقطه نظرات هانتینگتون و مقالات، مختلف وی - بخصوص مقاله برخورد تمدنها - همواره توجه متفکران و صاحب‌نظران امور سیاست بین‌المللی را برانگیخته است. علیرغم نقاط تاریک، مبهم، متناقض، نارسا، پیشداوری شتابزده و جهت‌گیری سیاسی و یکسویه و عدم رعایت بی‌طرفی در نقد مسائل سیاسی و دهها نقطه ضعف دیگری که بر اندیشه و بویژه مطالب مندرج در مقاله برخورد تمدنهای هانتینگتون، دیده می‌شود، باز هم این مقاله، در یک دهه گذشته، بیش از هر مقاله و نظریه دیگری مورد توجه و نقد و بررسی محافل علمی، فرهنگی و متفکران ملل مختلف قرار گرفته است. ما در ادامه بحث عمده‌ترین ایرادهای وارد به نظریه هانتینگتون را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

**تمدن؟ کدام تمدن؟**

ساموئل هانتینگتون با وجودی که اساس مقاله خود را بر مبنای مقوله «تمدن» پی ریخته، اما در ارائه تعریفی دقیق و جامع از مفهوم تمدن و تفاوت آن با «فرهنگ» عاجز است. او معمولاً تمدن و فرهنگ را دو مفهوم همسان، درهم فرو رفته و بدون مرز تصویر می‌کند. گاه، تمدن را جایگزین واحد دولت - ملت کرده و گاهی نیز تمدن را عیناً و مساوی مذهب می‌گیرد. فی‌المثل در تبیین جنگ نفت (جنگ عراق و آمریکا) می‌نویسد:

«صدام حسین با کنار نهادن ناسیونالیسم عرب، آشکارا کمک اسلامی را درخواست کرد. او و حامیانش کوشیدند جنگ را جنگ بین تمدنها معرفی کنند.»

«مشکل ریشه‌ای غرب بنیادگرایی اسلامی نیست، خود اسلام است. یعنی تمدنی متفاوت که مردمانش به برتری فرهنگ خود ایمان دارند.»

مشکل اصلی اسلام نیز سازمان C.I.A یا وزارت دفاع آمریکا نیست. خود غرب است. یعنی تمدنی متفاوت که مردمانش به جهانشمول بودن فرهنگ خود ایمان دارند. اینها سوختبار اصلی آتش درگیری میان اسلام و غرب است.» (۴۴)

اگر چه هانتینگتون بسیار زیرکانه از توضیح این نکته که منظورش از غرب همان مسیحیت است، می‌گریزد اما دم خروس از مصداقهایی که او و دوستان غربی‌اش، برای تبیین این مبحث آورده‌اند، پیدا است:

کشمکش میان فلسطینیها و اسرائیل.

کوشش حکومت‌های مسلمان (به ویژه ایران و عراق)

برای دستیابی به سلاحهای استراتژیک.

تروریسم اسلامی! (به گفته وزارت خارجه آمریکا از میان ۷ کشور حامی تروریسم، ۵ کشور اسلامی‌اند و از میان ۳۰ گروه تروریست، ۱۶ گروه مسلمانند.)

از جمله نکات مهمی که در تبیین علل مصاف اسلام و غرب می‌تواند مطرح شود - و هانتینگتون آن را ندیده است - مسأله همجواری است که به هر حال بسیاری از درگیریها را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. مسلمانان با مسیحیان دارای مرزهای مشترک بسیار طولانی‌اند و همین امر طبیعی است که این دو تمدن را رویارویی هم قرار می‌دهد. فرض اینکه اگر میان کشورهای اسلامی و

و از قول «صفرالحوالی» - رئیس مرکز مطالعات اسلامی در دانشگاه ام‌القرای شهر مکه - در می‌آید که:

«این جهان نیست که بر ضد عراق می‌جنگد. این جنگ

غرب بر ضد اسلام است.»

نکته عجیب دیگر، تمایزی است که هانتینگتون در تقسیم‌بندی تمدنها و قراردادن فرقه‌های مختلف مسیحی در درون هر یک از آنها، قائل می‌شود و در عین حال تمدن بودایی و یهودی را از یاد می‌برد. به عقیده وی جنگ داخلی اسپانیا و صف‌بندی نیروهای ایدئولوژیک در آن کشور تفاوت‌های آشکار و عمده‌ای با صف‌بندیهای جنگ داخلی یوگسلاوی دارد. چراکه جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۰) کشورهای طرفدار فاشیسم، کمونیسم و دموکراسی دخالت کردند حال آنکه در یوگسلاوی (۱۹۹۰) کشورهای مسلمان، ارتدکس و مسیحی غربی به طرفداری از جناح‌های درگیر وارد عمل شدند.

علاوه بر آنکه در عبارت آخر هانتینگتون دو خطای آشکار و دو مفهوم مخدوش:

یکسان‌گرفتن سیاست‌های آمریکا با تمدن مسیحی؛

یکسان‌گرفتن سیاست‌های دول اسلامی با تمدن اسلامی دیده می‌شود. اصولاً تجزیه تمدن مسیحی به تمدن اسلاو - ارتدکس؛ و مسیحی غربی با هیچ معیار عقلی و منطقی مطابقت نمی‌کند چراکه: تمام اسلاوها الزاماً ارتدکس نیستند. یک فرد اسلاوی می‌تواند اسلووینایی، کروات یا بوسنیایی باشد.

تمام ارتدکسها نیز دقیقاً اسلاو نیستند. ارتدکسها می‌توانند رومن، یونانی، گرجی یا حتی آلبانیایی باشند. بدینسان با تقسیم‌بندی غلط جناب هانتینگتون حداقل نزدیک به پنجاه تا شصت میلیون نفر انسان متمدن بیرون از حوزه تمدنهای اصلی مورد نظر نویسنده مقاله برخورد تمدنها قرار می‌گیرند. واقعاً اگر بناست در

حوزه کلی تمدن مسیحی به دو جریان اسلاو - ارتدکس و تمدن مسیحی غربی به عنوان دو تمدن عمده از تمدنهای هفت‌گانه رأی دهیم، آنگاه لازم است در بحث از تمدن اسلامی نیز حداقل جای ویژه و مستقلی برای تمدن ایرانی - اسلامی که در چارچوب اندیشگی مذهب شیعه تجلی یافته است، تحت عنوان تمدن شیعی با همه دستاوردهای مادی و معنوی درخشانش باز نماییم. در همین راستا می‌توان گفت، تمدن عمده دیگری که از قلم هانتینگتون افتاده تمدن یهودی با هزاران سال میراث فکری است و عجیب اینجاست که این جاافتادگی در یکی از حساسترین خطوط گسل و برخورد تمدنها یعنی خاورمیانه صورت می‌گیرد. شاید هانتینگتون در حساب و کتابهای ذهنی خود تمدن یهودی را که به هر حال - درست یا غلط - معروفترین معرفش اسرایلیلیهایند، بخشی از تمدن مسیحی غرب - که احتمال همان تمدن آمریکایی است - قلمداد کرده است! واقعیت این است که به قول دکتر احمد صدری:

«آنچه تمدنهای غیرغربی ساموئل هانتینگتون را تعریف می‌کند نه مختصات تاریخی و جوهری آنان بلکه خطر احتمالی اقتصادی، سیاسی یا نظامی ایشان برای آمریکا و متحدانش است.» (۴۵)

به هر حال تردید نباید داشت که تمدن اسلاو - ارتدکس، نوعی تمدن غربی به حساب تواند رفت. کما اینکه جمعیت شکل‌دهنده این تمدن نیز - حتی طرفداران اندیشه تولستوی و مارکسیست لنینیستها - اروپایی هستند و فرهنگشان از تمدن غربی نشأت گرفته است. همچنین در تعریفی که هانتینگتون از تقسیم‌بندی تمدنها ارائه می‌دهد، علی‌القاعده، تمدن آمریکای لاتین نباید از تمدن غربی به طور بنیادی جدا باشد. اگر چه در این حوزه هنوز همه سرخپوستان را نکشته‌اند و لیبرال

دموکراسی غربی تنها معیار ارزشها نیست!

### چرا اقتصاد نه؟

هانتینگتون در تدوین نظریه «برخورد تمدنها» علیرغم اینکه به منافع اقتصادی آمریکا چشم دارد، اما از طرح مسائل اقتصادی در شکل‌گیری روابط بین‌المللی زیرسبیلی عبور می‌کند و حداکثر در نظریه خود بسیار کم اثر جلوه می‌دهد: «اهمیت مسائل اقتصادی موجود بین آمریکا و اروپا از مسائل اقتصادی آمریکا و ژاپن کمتر نیست ولی آنها چندان برجستگی سیاسی ندارند زیرا وجوه اختلاف بین فرهنگ آمریکایی و فرهنگ اروپایی بسیار کمتر از اختلافهای موجود بین تمدن آمریکایی و ژاپنی است.»

ما در این مجال، بر آن نیستیم تا ضمن رد مستند این بخش از نظریه هانتینگتون، به دفاع از اهمیت مسائل اقتصادی به ویژه پیمانهای اقتصادی منطقه‌ای در ایجاد صلح پایدار جهانی پردازیم. با این همه تذکر این نکته چندان بی‌مورد نیست که قسمت عمده‌ای از مبانی و ارکان هر تمدن براساس نیازهای اقتصادی انسانها و جوامع شکل می‌گیرد. (ن.ک به تعریف ویل دورانت از تمدن).

تازه همین تمدن غربی که بسیار به دو اصل لیبرال دموکراسی و سکولاریسم می‌نازد، مگر جز این است که براساس تقویت بنیه اقتصادی - و بالطبع سیاسی، نظامی - سالها در کوران جنگ سرد تاب آورده و دکترین خود را بر کشورهای تحت سلطه خویش تحمیل کرده است؟ از سوی دیگر با توجه به اینکه در بسترسازی و ایجاد جنگها، کارتها و تراستها، بر پایه سیاست الیگارشی مالی نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند و فقط در یک مورد جنگ خلیج فارس، پانصد میلیارد دلار به جیب می‌زنند،

نباید از وجود آوردن منافع اقتصادی مشترک در حفظ صلح جهانی به سادگی گذشت. این نکته قابل تأمل است که اگر فی‌المثل آمریکا و اروپا در شرق ایران دارای منافع اقتصادی بودند، آیا به هم پیمان پاکستانی خود اجازه می‌دادند که با حمایت آشکار از طالبان، مرزهای شرقی ایران را ناامن، منطقه را بحران‌زده و منافع اقتصادی فرضی غربیها را آسیب‌پذیر نمایند؟ زمانی هم که تافلرها براساس نظریه موج سوم خود به نقد و رد دیدگاههای ژئواکونومیکال می‌پردازند، بی‌اعتبار شدن اهمیت اقتصاد در مناسبات بین‌المللی را موکول به تحقق فرضیه «تمدن دانایی» می‌نمایند. به نظر ایشان «استدلال ژئو - اکونومیک (Geo - economic) اگر چه ممکن است دلگرم کننده باشد، ولی به دو یا حتی چند دلیل اساسی دیگر نارساست. ساده‌اندیشانه است زیرا در پی آن است که قدرت جهانی را تنها برحسب دو عامل تفسیر می‌کند: اقتصادی و نظامی. از کار افتاده است زیرا نقش فزاینده دانش - شامل علم، تکنولوژی، فرهنگ، مذهب و ارزشها - را که مایه اصلی همه اقتصادهای پیشرفته و همچنین کارایی نظامی است، نادیده می‌گیرد... ما در حال ورود به عصر «قدرت مبتنی بر دانایی» (Geo - Information) هستیم، نه دوره ژئو اکونومیک.»<sup>(۴۶)</sup>

از سوی دیگر حتی با جرأت می‌توان گفت که تخریب مسجد بامری و درگیری هندوها و مسلمانان در هندوستان منشأ اقتصادی دارد و درگیری بین تمدنها و نزاع بر سر مسائلی چون پرستیدن گاو یا خوردن گوشت آن نیست. زیر بنا و علت تمام این منازعات در کشور فخرزده هندوستان، برپایه وجود شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مشخصی شکل می‌گیرد که براساس آن هر فرقه مذهبی، عدم دیگری را شیربهای وجود خود می‌پندارد.

## جنگ میان تمدنها یا جنگ میان تمدنی

برخلاف نظریه ساموئل هانتینگتون آمار به صراحت نشان می‌دهد که پس از قرارداد صلح وستفالی (۱۶۴۸ م) بیشترین تنشها و جنگها در درون تمدنها رخ داده است. این درست که فرضیه هانتینگتون از برخورد تمدنها در دنیای آینده خبر می‌دهد اما چنین شواهدی به دلایل متعددی که برخواهیم شمرد، حداقل در آینده‌ای قابل پیش‌بینی دیده نمی‌شود:

ساموئل هانتینگتون نمی‌تواند معین کند که «برخورد تمدنها»ی وی در کجا، چگونه و کی صورت می‌گیرد. شواهدی که وی از اتحاد تمدن اسلامی و کنفوسیوسی و مصاف آنها با تمدن غربی به دست می‌دهد، سخت ساده‌لوحانه و غیرواقع‌بینانه است.

دیدگاه دترمینیستی (determinism) در تحلیل پارادیم (paradigm) تمدنها و برخورد گزینشی و دلخواه از جنگهای اخیر و تفسیر به رأی رخنمودهای تاریخی، ویژگی بارز فرضیه هانتینگتون است. وی برای تأیید نظریه خود فقط آن بخش از جنگهای بیست سال اخیر را برمی‌گزیند که قابلیت و توان برخورد تمدنی داشته‌اند و دقیقاً به همین دلیل قادر نیست از برخوردهای درون تمدنی که امروزه در کشورهای افغانستان، عراق، سودان، تاجیکستان، پاکستان، رواندا و ایرلند شمالی جریان دارد، سخن بگوید. حتی در جنگ عراق با آمریکا نیز که نوعی برخورد تمدنها تلقی می‌شود، بزرگترین دشمنان و عاملان شکست عراق، همان هم‌پیمانان دیروزی آن، که دقیقاً در یک تمدن قرار دارند، بودند. اگر نبود صف‌آرایی عربستان، مصر و سایر کشورهای مسلمان و عرب حوزه خلیج فارس در مقابل عراق و اگر نبود پشتیبانی همه جانبه دولتهای عربی از لشکرکشی آمریکا و اروپا در خلیج فارس، آیا مصاف میان عراق و آمریکا به سادگی

شکل می‌گرفت و به انجام می‌رسید؟

جنگ ایران و عراق نیز - با وجودی که آمریکا و اروپا در طول جنگ از عراق حمایت کردند - در نهایت جنگی درون تمدنی به حساب می‌آید. اگر کمی به گذشته بنگریم و کشتار پل پوت، قتل عام یهودیان توسط نازیها و تصفیه‌های خونین استالین و... را نیز به تحلیل و تجزیه بنشینیم باز هم می‌بینیم کفه نزاعهای درون تمدنی بر برخورد تمدنها می‌چرید.

از سوی دیگر در مصاف بین تمدنها، آن هم براساس تقسیم‌بندی هانتینگتون چند اشکال عمده دیگر به چشم می‌آید از جمله اینکه:

نمی‌توان پا را در یک کفش کرد و مدعی شد که ملل متشکل از یک قوم و با یک فرهنگ مشترک، با طرح پیوستن و اتحاد با قطبهای چند ملیتی در یک تمدن واحد موافق باشند!

جایگزینی واحد دولت - ملت با تمدنها یک فرضیه خام بیش نیست که هرگونه طرح اندیشه براساس آن به همان میزان سست‌بنیاد خواهد بود. «ریچارد روبنشتاین» و «چارل کروکر» در انتقاد به این فرایند موهوم نکات جالب توجهی را مطرح کردند، اما نظریه‌شان از سوی هانتینگتون بی‌پاسخ ماند. آنان نوشتند:

«از میان ۱۸۰ کشوری که نظام معاصر جهانی را تشکیل می‌دهند، حداکثر می‌توان ۱۵ کشور را به عنوان «ملت» خواند، به این اعتبار که اکثریت گسترده مردم آنها معتقدند که نیاکان مشترک و هویت واحدی دارند. چند ملیتی بودن به صورت یک قاعده برای کشورها درآمده است به طوری که حدود ۴۰ درصد از آنها جمعیتی هستند که از افراد متعلق به چهار یا پنج قوم مختلف تشکیل شده است. در یک سوم کل کشورهای فعلی، بزرگترین گروه ملی حتی اکثریت جمعیت آن کشور را هم

تشکیل نمی‌دهد. اگر وجود چنین تنوعی صرفاً مختص کشورها باشد، پس یک امپراتوری چند قومی یا چند تمدنی دارای چه ویژگیهای دیگری خواهد بود.»<sup>(۴۷)</sup>

هم براین اساس می‌توان گفت - و پذیرفت - که:  
- برخورد قومی نیز به اندازه برخورد تمدنی در تاریخ رایج است.  
- هیچ شاهد محکمی برای جایگزینی واحد «دولت - ملت» با تمدن و فرهنگ در دست نیست.

- وجود چالش در «دولت - ملت» های متعلق به یک تمدن - که بعید به نظر می‌رسد در آینده‌ای قابل پیش‌بینی به اتحاد و توافق بیانجامد - هرگونه صف‌بندی و برخورد تمدنها را به بوته تردید می‌گذارد. فی‌المثل در تمدن اسلامی وجود عواملی چون فرق و شاخه‌های مختلف مذهبی که مرتب در حال درگیری هستند / فعالیت فرهنگهای گوناگون فارس، عرب، کرد، ترک، مالی که به هر حال مرزبندیهای تعریف شده‌ای دارند / اختلاف سیاسی میان دولت و گروههای مختلف مخالف برنامه‌های حاکمیت، که امری بسیار جدی، عینی و گسترده است / منازعات دولت با همسایگان / تضادهای درون حاکمیت سیاسی و... امکان ایجاد یک تمدن عمده و یکدست را به فرضیه‌ای کاملاً خوش‌بینانه مبدل می‌نماید.

فی‌الواقع از همین منظر است که ما معتقدیم هر تمدن در بطن خود دهها اندیشه متخالف را در بر گرفته است. امروزه روشنفکران کشورهای در حال توسعه نسبت به فرهنگ و تمدن غرب به صورت پدیده‌ای بیگانه نمی‌نگرند. متفکران مسلمان به اصطلاح مدرنیست و سکولاریست بارها در طرح تئوریهای نظرمندیهای خویش کوشیده‌اند با فاصله گرفتن از هم‌مسلمانان سنت‌گرای خود - که بعضاً منادی نظریه

بازگشت به اصالت خویش هستند - به همتایان غربی خود نزدیک شوند. در مقابل بعضی از اندیشمندان سنت‌گرای غربی نیز در برابر امواج مدرنیسم و پست مدرنیسم کوشیده‌اند خود را با مسلمانان - و به زعم خویش مسلمانان محافظه‌کار - همساز کنند و علیه تمدن و فرهنگی که از متن آن برخاسته‌اند، مقاومت و حتی مبارزه کنند.

### بهره‌دوازدهم:

#### فولر، تافر و برخورد تمدنها

در تجزیه و تحلیل و نقد تئوری «برخورد تمدنها» مقالات و مطالب و اظهار نظرهای بسیاری رقم خورد. از جمله «گراهام فولر» پژوهشگر برجسته مؤسسه آمریکایی RAND<sup>(۴۸)</sup> طی مقاله‌ای تحت عنوان «ایدئولوژی آینده»، ضمن نقد دیدگاههای هانتینگتون، راهکارهای دیگری برای تمدن غرب در مواجهه با تمدنهای رقیب پیشنهاد کرد. وی از اصطلاح «سه جهان» «ماتوتسه تونگ» سود جست و غرب را برای رهایی از خطر و تهدید جنبشهای بنیادگرا تحریک به اقداماتی در جهت نوسازی کشورهای جهان سوم کرد. فولر همچنین تمدن غرب را ناگزیر از یاری رساندن به دولتهایی که قادر به نوسازی جامعه خود نیستند، دانست (مانند کمک کندی به شاه) و از رهبران غرب خواست به منظور پیشگیری از ایجاد برخورد میان نظام و تمدن غربی و غیرغربی، هر چه سریعتر دست به همسان‌سازی و انطباق ارزشهای موجود با تحولات جدید جهانی بزنند. تئوریهای فولر،<sup>(۴۹)</sup> نوعی هشدار به غرب بود که به خاطر فرصتهای از دست رفته، به خود بیاید و در راستای تلاشی جبهه فرهنگی مقابل، بیشتر و عاقلانه‌تر بکوشد. به نظر این پژوهشگر آمریکایی، غرب یگانه نماینده تکامل یافته سه جریان: سرمایه‌داری بازار آزاد - حقوق

بشر، دموکراسی و علمگرایی - و جامعه مدنی و ارتباط صحیح میان دولت و ملت است. گراهام فولر در تعلیل نظریه برخورد تمدنها نیز قلمفرسود و از جمله نوشت: علت برخورد تمدنها، توزیع ناعادلانه قدرت، ثروت و تحقیر تاریخی و اعمال سلطه سیاسی، نظامی ملتهای کوچک است. فولر از فرهنگ و تمدن، صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای تبیین این چالشها نام برده و علیرغم اینکه تاکید کرده است که برخورد تمدنها فی الواقع نزاع میان حقانیت کنفوسیوس، مسیح(ع) و محمد(ص) نیست اما با این همه خاطر نشان گردیده است که کشورهای جهان سوم می‌توانند برای مقابله با تمدن غرب پیرامون یک گرانیگاه قدرتمند فرهنگ و تمدن، که حول یک یا چند کشور چین، هند، ایران و مصر خواهد بود گرد آیند و در این مواجهه روسیه را نیز با خود همراه سازند.

به عقیده تافلرها (الوین و هایدی)، درگیری اصلی قرن بیست و یکم مقوله‌ای است که نه می‌تواند مؤید نظر هانتینگتون باشد و نه نظریه فوکویاما. این دو متفکر برجسته با رد نظریه تعارض آتی اسلام و غرب، گونه دیگری از برخورد تمدنها را مطرح می‌کنند و معتقدند:

«امروز صف‌آزایی تمدنهای جهانی شکل دیگری به خود گرفته است. ما با شتاب تمام به سوی ساختاری کاملاً متفاوت از قدرت در حرکتیم که جهانی را ایجاد می‌کند که دیگر دو نیمه نیست، بلکه به وضوح میان سه تمدن متضاد و رقیب تقسیم شده است.»

از نظر تافلرها این برخورد بالقوه آنقدر بزرگ است که می‌توان از آن به عنوان برخورد «آبر تمدنها» یاد کرد. - سه ابرقدرت مورد نظر تافلرها عبارتند از: تمدن کشاورزی، تمدن صنعتی، تمدن دانایی.

- تمدن کشاورزی (Agrarian Civilization) هشت هزار سال قبل از میلاد آغاز شده و تا پایان قرن هفدهم پاییده

است. نماد این تمدن هنوز کج بیل است که تأمین‌کننده منابع کشاورزی و معدنی به شمار می‌رود.

- تمدن صنعتی (Industrial Civilization) در حد فاصل سالهای ۱۷۵۰ - ۱۶۵۰ با نیروی بخار شروع شده و تا به امروز یعنی کم و بیش ۳۰۰ سال طول کشیده است. نماد این تمدن خط مونتاژ است و با نیروی کار ارزان و تولید انبوه شناخته می‌شود.

- تمدن دانایی (Knowledge Civilization) که دنیای آینده را تحت سیطره خود خواهد گرفت با پدیده‌های زیر شکل می‌گیرد:

منابع انرژی متنوع و احیاء پذیر؛ روشهای تولیدی که خطوط مونتاژ اغلب کارخانه‌ها را منسوخ و بی‌مصرف می‌سازد؛ خانواده‌های جدید و غیرهسته‌ای؛ کلبه الکترونیک؛ شاهراههای ارتباطی؛ قواعد رفتاری جدید؛ فراتر از تراکم و تمرکز انرژی پول و قدرت؛ فراتر از همسان‌سازی و همزمان‌سازی...

تافلرها با اعتقاد به اینکه تنازع اصلی جهان غرب را برخورد تمدن صنعتی موج دومی و تمدن دانایی موج سومی تشکیل می‌دهد در حالی که بسیاری از مناطق جهان کماکان شاهد برخورد تمدن کشاورزی و صنعتی خواهند بود، از این برخورد چنین یاد می‌کنند:

«در هر کشور در حال صنعتی شدن، نبردهای سخت و غالباً خونینی میان گروههای صنعتی و بازرگانی موج دوم و زمین‌داران موج اول که در بسیاری موارد با کلیسا متحد بودند، رخ داد. توده‌های دهقانان ناگزیر از ترک زمین می‌شدند تا برای «آسیابهای شیطانی» و کارخانه‌هایی که بیشتر و بیشتر بر سطح زمین می‌رویدند کارگر فراهم کنند.» (۵۰)



تمدن موج سوم که به عقیده تافلرها در برخورد با تمدن صنعتی، بر جهان آینده مسلط خواهد شد - به قول دکتر ابوترا بیان - یادآور این اندیشه حکیم بزرگ توس، فرودسی، است که هزار سال پیش از این متفکران گفت: «توانا بود هر که دانا بود»

اگر چه به نظر می‌رسد که تقسیم‌بندی تافلرها از مقوله تمدن و قائل شدن به سه ابرقدرت کشاورزی، صنعتی و دانایی بی‌تأثیر از نظریه دیالکتیک تاریخی مارکس - که از نوعی برخورد بالنده نظام‌های فتودالی و بورژوایی و سوسیالیستی سخن می‌گفت - نباشد، اما در هر صورت تکیه به عنصر دانایی با توجه به نیازهای امروز و فردای انسانها و نقش رایانه‌ها و شاهراه‌های اطلاعاتی و ارتباطی در تسهیل زندگی و پیش‌بینی این که جهان آینده در انحصار پدیده‌هایی چون: اطلاعات و نوآوری، مدیریت، فرهنگ و فرهنگ مردمی، تکنولوژی پیشرفته، نرم‌افزار، تعلیم و تربیت، آموزش، مراقبت پزشکی و خدماتی مالی در خواهد آمد، نه تنها استبعاد عقلی و منطقی ندارد، بلکه نویدبخش آینده‌ای بهتر نیز است. هر چند که تحقق همه این پیشرفتهای مختوم به دانایی نباید و نمی‌تواند هم در بطن و متن یک ابرتمدن جای گرفته و تمام جهان را به شیوه یک الگوی واحد موج سومی درآورد. حتی اگر اتحاد (Alliance) فرضی تمدنهای مشترک - که در اثر گسترش وسایل ارتباط جمعی و آب رفتن جهان و ارتباط (Conection) و تعامل و گفت‌وگوی تمدنها، می‌تواند به واقعیت نزدیک شود - نیز تحقق یابد - باز هم سخن گفتن از یک ابرتمدن جهانی و نادیده انگاشتن اختلاف تمدنها، خوش خیالی موهومانه‌ای بیش نخواهد بود.

### پی‌نوشتها

- ۱- به تحقیق ۳۶۵ سال پیش، گالیه به عنوان مظهر علم در مقابل کلیسای کاتولیک ایستاد و نومیالیسم تمدن غربی را به بوته تردید و انکار نهاد. به نظر نگارنده این محاکمه می‌تواند سرآغاز شکل‌گیری ریشه‌های علم باوری، رنسانس، عبور از سنت، به خاک سپردن تمدن فتودالیت و ارائه درکی کانسپتوالیسی از جهان باشد.
- ۲- تافلرها، (الوین و هایدی)؛ به سوی تمدن جدید: صص ۱۰-۲۸.
- ۳- «منابع بی‌ثباتی در جهان معاصر» عنوان سخنرانی ساموئل هانتینگتون در کنفرانس «نقش آمریکا در دنیای نامطمئن» است. کالیفرنیا؛ اول و دوم مارس ۱۹۹۵، کتابخانه نیکسون.
- ۴- گفت‌وگوی برژینسکی با گاردلس، اطلاعات، اول دی ۱۳۶۸.
- ۵- گفت‌وگوی حسین عظیمی با راه نو، شماره ۱۸.
- ۶- روزنامه ایران، سه‌شنبه ۲۲ تیر ۱۳۷۷، سال چهارم، شماره ۹۹، ص ۲.
- ۷- حسین عظیمی؛ توسعه و ارتباط آن با تمدن (مقاله و سخنرانی)، اجلاس بررسی راه‌های عملی حاکمیت وجدان‌کاری و انضباط اجتماعی.
- ۸- مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۱۰.
- ۹- ابن‌خلدون؛ مقدمه ابن‌خلدون، ج ۱ و ۲، فصل سوم و هجدهم.
- ۱۰- محمد قراگوزلو، جامعه مدنی چگونه جامعه‌ای است (مقاله)؛ روزنامه همشهری، شماره ۱۵۸۳.
- ۱۱- محمدعلی اسلامی ندوشن، فرهنگ و شبه فرهنگ، ص ۳۶.
- ۱۲- سیدحسن نصر؛ برخورد تمدنها و زندگی آینده بشر، (مقاله) - ن.ک به: نظریه برخورد تمدنها.
- ۱۳- احمد صدری؛ خواب چپ هانتینگتون (مقاله) - ن.ک به: نظریه برخورد تمدنها

- ۱۴- عبدالکریم سروش، اسلام و غرب از بدفهمی به تفاهم (مقاله و سخنرانی)، سمینار اسلام سیاسی و غرب. ۱۵- تافلر؛ به سوی تمدن جدید، صص ۴۲-۴۵. ۱۶- ویل دورانت؛ تاریخ تمدن؛ جلد اول، صص ۳-۷. ۱۷- پیشین، کتاب اول، بخش اول، ص ۱۷۶. ۱۸- مرتضی راوندی؛ تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۱۴۳. ۱۹- محمد معین؛ مزدینا و ادب فارسی؛ ج ۱، ص ۱۷۵. ۲۰- دیاکونف؛ تاریخ ماد؛ ص ۳۴۷. ۲۱- ویل دورانت، پیشین؛ ص ۵۱۶. ۲۲- رالف لنتون؛ سیر تمدن، صص ۲۲۴-۲۲۵. ۲۳- تاریخ جهان باستان، هیأت محققان شوروی، ج ۲، ص ۱۲۹. ۲۴- ابن خلدون؛ مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۰۶۸. ۲۵- صاعد اندلسی؛ طبقات الامم، ص ۱۷۱. ۲۶- ابن سینا، الشفاء، ص ۱۰. ۲۷- سهروردی، حکمة الاشراق، ص ۱۲۸. ۲۸- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۷. ۲۹- ابن ندیم، الفهرست، ص ۶۳۴. ۳۰- طبقات الامم، ص ۱۶۹-۱۷۲. ۳۱- سیدحسن نصر، علم و تمدن در اسلام، ص ۱۱۸. ۳۲- عبدالکریم شهرستانی، ملل و نحل، ج ۳، ص ۵. 33. Fukuyama. The end of history. ۳۴- فرانسیس فوکویاما، فرجام تاریخ و آخرین انسان، (مقاله). 35. Fuller.G. The Geopolitic of Islam and the west. 36. Huntington.s. The clash of civilization. ۳۷- ساموئل هانتینگتون؛ برخورد تمدنها (مقاله) - ن.ک به: نظریه برخورد تمدنها...
- ۳۸- ساموئل هانتینگتون؛ اسلام و غرب از درگیری به گفت‌وگو، (مقاله - سخنرانی) سمینار اسلام سیاسی و غرب. ۳۹- گفت‌وگوی برژینسکی با گاردلس؛ (ن.ک به: هانتینگتون و منتقدانش، ص ۱۶۸). ۴۰- مجتبی امیری، فرصت را از دست ندهید (مقاله) - اطلاعات ۱۸-۱۹، ۱۳۷۱. 41. King jon. A clash of civilization. 42. Lwis. B. The shaping of the modern. ۴۳- ساموئل هانتینگتون، اسلام و غرب از درگیری به گفت‌وگو، (پیشین). ۴۴- پیشین. ۴۵- احمد صدری، خواب چپ هانتینگتون (مقاله)، ن.ک به: نظریه برخورد تمدنها. ۴۶- تافلر، جنگ و پادجنگ، ص ۳۹. ۴۷- ریچارد روبنشتاین و چارل کروکر؛ (مقاله) ن.ک به: نظریه برخورد تمدنها. 48. Bruce. L. The Rand corporation. ۴۹- ن.ک به: پی‌نوشته، ۳۵. ۵۰- تافلر؛ سوی تمدن جدید؛ ص ۴۳. **گزیده منابع و مأخذ فارسی و انگلیسی** ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، برگردان؛ محمد پروین گنابادی، چاپ پنجم، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۶. ابن سینا، (بوعلی)؛ الشفاء المنطق، المدخل، ص ۱۰. ابن ندیم. محمدبن اسحق؛ - الفهرست؛ - برگردان محمدرضا تجرد، تهران، ۱۳۴۳.

- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی؛ فرهنگ و شبه فرهنگ؛ چاپ اول، تهران، بزدان، ۱۳۷۱.
- امیری، مجتبی، فرصت را از دست ندهید (مقاله) بررسی آخرین کتاب نیکسون؛ اطلاعات (۱۹ و ۱۸ / ۱۳۷۱).
- برژینسکی. زیگنیو؛ (گفت‌وگو)؛ باناتان گاردلس، ن.ک به: مجتبی امیری، شکست بزرگ، اطلاعات، ۱۰ دی ۱۳۶۸.
- تافلر. الوین و هایدی؛ به سوی تمدن جدید؛ برگردان محمدرضا جعفری، چاپ اول، تهران، سیمغ، ۱۳۷۶.
- تافلر. الوین و هایدی؛ جنگ و پادجنگ؛ برگردان مهدی بشارت، چاپ اول تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴.
- دورانت. ویل؛ تاریخ تمدن؛ برگردان احمد آرام، ع پاشایی، امیرحسین آریانپور، چاپ سوم، تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، (جلد اول)
- راوندی. مرتضی؛ تاریخ اجتماعی ایران؛ چاپ پنجم، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- سروش. عبدالکریم؛ اسلام و غرب، از بدفهمی به تفاهم (مقاله)، سخنرانی در سمینار اسلام سیاسی و غرب، قبرس، ۱۹۹۸.
- سهروردی. شهاب‌الدین؛ مجموعه مصنفات از حکمة‌الاشراق، به اهتمام هنری کرین، بی‌تا. دانشگاه تهران.
- شهرستانی. عبدالکریم؛ ملل و نحل، به تصحیح و مقدمه محمدرضا جلالی‌نائینی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۵.
- صاعد اندلسی؛ طبقات الامم، ضمیمه گاهنامه، به اهتمام سیدجلال‌الدین تهران، چاپ اول، تهران، مطبعه مجلس، ۱۳۱۰ هـ. ق.
- صدری، احمدی؛ خواب چپ هانتینگتون (مقاله) مندرج در: نظریه برخورد تمدنها، هانتینگتون و منتقدانش. عظیمی. حسین؛ توسعه و ارتباط آن با تمدن (مقاله)، مجموعه مقالات دومین اجلاس بررسی راههای عملی حاکمیت وجدان‌کاری و انضباط اجتماعی، چاپ اول، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۷.
- عظیمی. حسین؛ گفت‌وگو با هفته‌نامه راه نو: سال اول، ش ۸ غنی‌نژاد. موسی؛ بازگشت تاریخ (مقاله)؛ اطلاعات سیاسی. اقتصادی، شماره ۴۹۵۰.
- فوکویاما. فرانسیس؛ فرجام تاریخ و آخرین انسان، برگردان علیرضا طیب، مجله سیاست خارجی، شماره ۲ و ۳، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲.
- فراگوزلو. ممد؛ جامعه مدنی، چگونه جامعه‌ای است (مقاله)؛ روزنامه همشهری، سال ششم، شماره ۱۰۸۰.
- مسمودی. ابی‌الحسن علی‌بن‌الحسین؛ مروج الذهب، برگردان: ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۰.
- نصر. سیدحسن؛ برخورد تمدنها و سازندگی آینده‌بشر (مقاله)، نظریه برخورد تمدنها...
- نصر. سیدحسن؛ علم و تمدن در اسلام، برگردان احمد آرام، چاپ اول، تهران، اندیشه، ۱۳۵۰.



هانتینگتون. ساموئل؛ اسلام و غرب از درگیری به گفت‌وگو  
(سخنرانی - مقاله) سمینار اسلام سیاسی و غرب، قبرس، ۱۹۹۸.  
هانتینگتون. ساموئل؛ برخورد تمدنها، مندرج در: نظریه برخورد  
تمدنها، هانتینگتون و منتقدانش، ترجمه و ویراسته، مجتبی  
امیری، چاپ دوم، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵.  
یاقوت حموی. شهاب‌الدین ابی‌عبداله، معجم البلدان؛ دار احیاء  
التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۹، ۱۹۷۹، ج ۲.

.Fukuyama. F, "The end of history and the last man". (New york the free press 1992).

. Fuller.G, and Iano. lesser, A sense of siege: The Geopolitic of Islam and the west. (Boulder: west view press).

. Huntington.S.P. "The clash of civilization" foreign Affairs 1993.

. King.J. "A clash civilization" Pentagon rhetoric on the "Islam threat". Middle East International N: 495 \_ 3 mar. 1995\_P:16.

. Lewis. B. The shaping of the modern middle East, (New york: Oxford. press 1994.)